ایران آزاد

نشریه جبهه ملی ایران (هلند)

سال اول شماره یازدهم - مهر ماه ۱۳۹۲

روزگار غریبی است نازنین

دهانت را می بویند مبادا گفته باشی دوستت دارم
دلت را می پویند مبادا شعله ای در آن نهان باشد

رو زگار غریبی است نازنین

و عشق را کنار تیرک راهوند تازیانه می زنند
عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد
شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد

روزگار غریبی است نازنین

و در این بن بست کج و پیچ سرما
آتش را به سوخت بار سرود و شعر فروزان می دارند

به اندیشیدن خطر مکن
روزگار غریبی است نازنین
آنکه بر در می کوبد شباهنگام
به کشتن چراغ آمده است

نور را در پستوی خانه نهان باید کرد
دهانت را می بویند مبادا گفته باشی دوستت دارم
دلت را می پویند مبادا شعله ای در آن نهان باشد

روزگار غریبی است نازنین

نور را در پستوی خانه نهان باید کرد
عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد
آنک قصابانند بر گذرگاهان مستقر با کُنده و ساطوری خون آلود
و تبسم را بر لبها جراحی می کنند
و ترانه را بر دهان
کباب قناری بر آتش سوسن و یاس
شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد
ابلیس پیروز مست سور عزای ما را بر سفره نشسته است
خدای را در پستوی خانه نهان باید کرد
خدای را در پستوی خانه نهان باید کرد

احمد شاملو

هوا بارانی است و فصل پاییز "از هیلا صدیقی"

هوا بارانی است و فصل پاییز
گلوی آسمان از بغض لبریز
به سجده آمده ابری که انگار
شده از داغ تابستانه سرریز
هوای مدرسه ، بوی الفبا
صدای زنگ اول، محکم و تیز
جزای خنده های بی مجوز
و شادی ها و تفریحات ناچیز
برای نوجوانی های ما بود
فرود خشم و تهمت های یکریز
رسیده اول مهر و درونم
پر است از لحظه های خاطرانگیز
کلاس درس خالی مانده از تو
من و گل های پژمرده سر میز
هوا، پاییزی و بارانیم من
درون خشم خود زندانیم من
چه فردای خوشی را خواب دیدیم

تمام نقشه ها بر آب دیدیم
چه دورانی ، چه رویای عبوری
چه جستن ها به دنبال ظهوری
من و تو نسل بی پرواز بودیم
اسیر پنجه های باز بودیم
هم او بازی که با تیغ سرانگشت
به پیش چشم های من تو را کشت
تمام آرزو ها را فنا کرد
دو دست دوستیمان را جدا کرد
تو جام شوکران را سر کشیدی
به نا گه از کنارم پر کشیدی
به دانه دانه اشک مادرانه
به آن اندیشه های جاودانه
به قطره قطره خون عشق سوگند
به سوز سینه های مانده در بند
دلم صد پاره شد بر خاک افتاد
به قلبم از غمت صد چاک افتاد
بگو، بگو، آنجا که رفتی شاد هستی؟

در آن سوی حیات آزاد هستی؟
هوای نوجوانی خاطرت هست؟
هنوزم عشق میهن در سرت هست؟
بگو آنجا که رفتی هرزه ای نیست؟
تبر تقدیر سرو و سبزه ای نیست؟
کسی دزد شعورت نیست آنجا؟
تجاوز به غرورت نیست آنجا؟
خبر از گور های بی نشان هست؟
صدای زجه های مادران هست؟
بخوان همدرد من، هم نسل و همراه
بخوان شعر مرا با حسرت و آه
دوباره اول مهر است و پاییز
گلوی آسمان از بغض لبریز
من و میزی که خالی مانده از تو
و گل هایی که پژمرده سر میز

در این شماره

نویسنده	موضوع	صفحه
سعید معید فر	طبیعی یا غیر طبیعی	۳
کورش نیکنام	جشن مهرگان	۴
محمد مهدی یاقوتی	مسئولیت حمایت در حقوق بشردوستانه از نظر تا عمل	۵
گلی سور آکوم ترجمه آرسن نظریان	گزارشی از مراسم یازگشایی یادبود وجدان مشترک	۹
شهلا هاشمی	اشرافی گری کاذب جامعه ایرانی را تهدید می کند؟	۱۰
سام هاریس ترجمه آرسن نظریان	ده افسانه و ده واقعیت در باره آتئیسم	۱۲
حمید احمدی	فاجعه هشت ساله جنگ ایران و عراق فراموش شدنی نیست.	۱۶
Rick Nieman	Iraanse wanhoop in Nederland	۲۵

ایمیل تماس : post4iraneazad@gmail.com
آدرس ما بر روی شبکه اینترنت www.jebhemelli.nl

طبیعی یا ...

سعید معیدفر (استاد جامعه‌شناسی سیاسی)

دانشگاه در همه جای دنیا از موقعیتی ویژه برخوردار است. به عبارت دیگر، تبدیل‌شدن به موتور محرک برای توسعه جامعه در همه عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، یکی از کارکردهای این نهاد است. دانشگاه به دلیل موقعیت خاص که جوانان حاضر در آن پدید آورده‌اند، در عرصه‌های سیاسی و اجرایی همیشه حضور داشته و به‌ویژه در حوزه سیاسی به‌شدت فعال بوده است. این جمعیت (دانشجویان و استادان) از آمادگی بیشتری برای ایفای نقش سیاسی برخوردارند و به همین دلیل کشورهای توسعه‌یافته هم به این موقعیت اعتماد کرده و نتایج مطلوبی از فعالیت‌های سیاسی دانشجویان، به‌دست آورده‌اند. اما در کشورهای در حال توسعه، اغلب با این نوع رویکرد دانشگاه‌ها مخالفت شده و به آن به چشم نه یک فرصت بلکه نوعی تهدید نگریسته‌اند. به نظر می‌رسد برخلاف این نوع رویه محدودنگر، برای کنشگری و فعالیت سیاسی دانشجویان باید احترام ویژه‌ای قایل بود و به آنان اجازه داد تا به ایفای نقش بپردازند. با وجود محدودیت‌ها، دانشجویان فعالیت سیاسی را یک الزام می‌پندارند و اگرچه در پاره‌ای از موارد و با توجه به شرایط پدید آمده، از حجم فعالیت‌های خود کاسته‌اند اما هیچگاه به‌طور کامل آن را تعطیل نکرده‌اند و دانشگاه‌ها همواره با ضرایب مختلفی، فعال‌ترین نقش را در میان گروه‌های مرجع ایفا کرده است. با این مقدمه، این نکته تا حدی قابل اثبات است که فعالیت سیاسی در دانشگاه، نه‌تنها امری طبیعی بلکه یک فرصت مغتنم است. نفس محیط دانشگاه و نیرو و انرژی جوان تحصیلکرده ایجاب می‌کند که مانند همه جای دنیا، دانشجو یک نیروی سیاسی نیز باشد. قرار است بسیاری از پست‌های یک کشور در حوزه‌های سیاسی و تمرین »اجرایی، بعدها توسط همین دانشجویان در اختیار گرفته شود پس چه بهتر که را از حوزه دانشگاه آغاز کنند و با روش آن آشنا شوند. نگارنده در هر «کار سیاسی فرصت و مجالی، از این نوع فعالیت دفاع کرده و آن را به سود توسعه جامعه و کشور دانسته است. حتما باید مسوولان کشور قدر این نوع فعالیت‌ها را بدانند و مباد اینکه آن را یک تهدید به‌حساب آورند. بی‌شک همانند هر نوع فعالیت دیگر حتی در میان احزاب جا افتاده و سابقه‌دار، در فعالیت سیاسی دانشجویان نیز گاهی کم‌تجربگی‌ها یا تندی‌هایی دیده می‌شود اما همین‌هاست که به‌تدریج می‌تواند فضای آزمون و خطا را فراهم کرده و یک نیروی کارآزموده بپروراند تا در موقعیت‌های ممتاز، به ایفای نقش بپردازد. بدون این کنش‌های زنده و فعال نمی‌توان به ماهیت توسعه دست یافت.

در این میان، درک اینکه چرا برخی نیروهای سیاسی، تلاش کردند تا فعالیت سیاسی لقب «تلاش برای پرداختن دانشجو به علم»در دانشگاه‌ها به حداقل برسد و آن را دادند، دشوار نیست. امر سیاسی از طریق رقابت معنا می‌یابد و اگر نیرویی، در چنین فضایی رای مردم را کسب کرد، حتما یک نیروی بالنده است. نگرش این افراد، حمایت از رقابت آزاد سیاسی است و از آنجا که دارای موقعیت ممتاز در جامعه است، هیچگاه نگران از دست‌دادن جایگاه خود نخواهد بود چه اینکه با کسب کارنامه مثبت درآینده هم می‌تواند اقبال عمومی را جلب کند. اما اگر نیرویی با شیوه‌ای جز این بر سر کار آمده باشد، همیشه نگران است که در آینده پست‌ها و موقعیت خود را از دست بدهد و طبیعی است مانع آن شود که نیروهایی که می‌توانند طرف اعتماد مردم باشد، - که یکی از آنها جریانات دانشجویی است- به سیاست‌ورزی و انتقاد نپردازد. دانشگاه محل تولید نیروی انسانی کارآمد است اما وقتی متاسفانه نیرویی که درک درستی از تحولات طبیعی جوامع بشری و دنیای امروز ندارد به قدرت برسد، طبیعی است که باید زمینه‌ها و بسترهای مناسب نیروسازی را کور کند و دانشگاه از این جهت برای آنان مهم است. آنان همیشه سعی کرده‌اند دانشگاه را از تحرک سیاسی نیروهای اصیل آن که به‌دنبال توسعه و پیشرفت کشور هستند محروم کنند.

جشن مهرگان

کورش نیکنام

کتاب از نوروز تا نوروز چاپ سوم نشر فروهر

روز مهر از ماه مهر برابر با ۱۰ مهر واژهٔ مهر، پیمان و دوستی معنی می دهد. در گاه شماری و فرهنگِ مهرگان پس از نوروز دارای اهمیت برجسته یی بوده است. دلیل آن این بود که در گاه شماری کهن ایران، سال، تنها شامل دو فصل بزرگ می شد و این هر دو جشن، آغاز فصل های سال را نوید می دادند.

به بیان دیگر، نوروز آغاز فصل نخست و مهرگان آغاز فصل دوم به حساب می آمد. فصل اول، تابستان بود که از جشن نوروز شروع می شد و هفت ماه ادامه داشت و فصل دوم، زمستان که از جشن مهرگان آغاز می شد و پنج ماه طول می کشید. جشن مهرگان که از روز مهر شروع می شد و تا شش روز پس از آن ادامه می یافت، زمینهٔ برایی جشن های بزرگ و شادی بسیار در سرزمین بزرگِ ایران بود. به گزارش شاهنامهٔ فردوسی، انگیزه یی که به پیدایشِ جشنِ مهرگان در تاریخ ایران نسبت می دهند، پیروزی ایرانیان بر ضحاک ستمگر به رهبری کاوه آهنگر است که پس از تلاش و پایمردی فراوان، او را به بند آوردند و فریدون را به عنوانِ رهبرِ خود برگزیدند. اکنون نیز زرتشتیان در روز مهر به آتشکده و نیایشگاه ها می روند و با خوراک های سنتی از یکدیگر پذیرایی می کنند. آنان با انجام نیایش و اجرای برنامه های فرهنگی مانند سخنرانی های ملی و آیینی، سرود، شعر و دکلمه جشن مهرگان را با شادی بر پا می دارند.

در برخی از روستاهای یزد جشن مهرگان در تقویم غیرفصلی برگزار می شود.

بعضی از خانواده ها خوراکی های سنتی، گوشت بریان شده گوسفند و لووگ (نانِ کوچکِ مخصوص)

فریدون چو شد بر جهان کامکار
ندانست جز خویشتن شهریار
به رسم کیان تاج و تخت مهی
بیاراست با کاخ شاهنشهی
به روز خجسته سر مهر ماه
به سر برنهاد آن کیانی کلاه
زمانه بی اندوه گشت از بدی
گرفتند هر کس ره بخردی
دل از داوری-ها بپرداختند
به آیین یکی جشن نو ساختند
نشستند فرزانگان شادکام
گرفتند هر یک ز یاقوت جام
می روشن و چهره ی شاه نو
جهان نو ز داد از سر ماه نو
بفرمود تا آتش افروختند
همه عنبر و زعفران سوختند
پرستیدن مهرگان دین اوست
تن‌آسانی و خوردن آیین اوست
کنون یادگارست ازو ماه مهر
به کوش و به رنج ایچ منمای چهر

تهیه می کنند و با پذیرایی از همه، داد و دهش انجام می دهند. در برخی از روستاهای دیگر، جشن مهرگان با ساز و گِشت نیز همراه است. به این ترتیب که روز پنجمِ پس از مهرگان، گروهی از اهل روستا که بیشتر آنان را جوانان تشکیل می دهند، در محل آدریان و یا سرچشمه قنات روستای خود گِرد هم می آیند، یکی از هنرمندان روستا به وسیله سرنا و هنرمند دیگری با کمک اَرَبه (دَف) گروه را همراهی می کند. آن ها برای رفتن به خانه های روستا با هم به حرکت در می آیند و از نخستین خانهٔ یک روستا شروع می کنند. حاضران، پس از لحظه هایی شادی کردن بر درگاه و در زدن، به خانه ها وارد می شوند. کدبانوی هر خانه نخست آینه و گلاب می آورد. اندکی گلاب را در دست افراد می ریزد و آینه را در برابر چهرهٔ آنها نگه می دارد، سپس آجیلی را که قبلاً فراهم کرده است به همه پیشکش می کند. این آجیل مخلوطی از تخمه کدو، آفتابگردان، نخودچی کشمش و یا یکی از آن ها است. میزبانان افزون بر این نیز گاهی با شربت و یا چای پذیرایی خود را انجام می دهند. آن گاه ده موبد یا یکی از افراد گروه ساز و گِشت که صدای رسایی دارد، اسامی درگذشتگانی را که پیش از این و در نسل های قبلی، در این خانه سکونت داشته و اکنون در گذشته اند باز می گوید و همه برای آنها آمرزش و شادی روان آرزو می کنند.

در اغلب خانه ها، نخست بر روان شخصی درود فرستاده می شود که قنات آب را در آن روستا و شهر دایر کرده است، سپس از بازماندگانِ این خانواده که هم اکنون در خانهٔ نیاکان خویش به سر می برند و چراغ آن را پیوسته روشن نگه می دارند نام برده، برای آنان نیز آرزوی دیرزیوی، شادزیوی و تندرستی می شود. بقیه افرادِ گروهِ ساز و گشت نیز در پایان هر قسمت و پس از سخنان یکی از آن ها، با تکرار موارد بیان شده را «شاباش»یا «ایدون باد»عبارت یادآوری و گواهی می کنند.

پس از آن دهموبدِ روستا، بشقابی از لُرک یا آجیل را از این خانه دریافت می کند و آن را در دستمال بزرگی (چادر شب) که بر کمر بسته است، می ریزد. از این خانه با ساز و شادی بیرون می آیند و به خانه های بعدی می روند، تا ساز و گِشت را در همهٔ خانه ها انجام دهند. چنان چه درِ خانه یی از روستا بسته و کسی در آن ساکن نباشد، افراد برای لحظه یی در بیرون این خانه می ایستند و با بیان اسامی در گذشتگان این خانه، بر روان و فروهر آن ها نیز درود می فرستند.

در پایانِ ساز و گِشت در روستا، معمولا مقدار زیادی لُرک و آجیل از خانه ها جمع آوری می شود. بسیاری از خانواده ها همراه با لُرک مقداری پول نقد را نیز به دهموبد می پردازند تا هزینه ها تعمیر احتمالی و نگهداری آدریان و گهنبار خوانی سهمی داشته باشند. در برخی خانه ها مقداری میوه هم به گروه ساز و گِشت می دهند تا آن ها را به آدریان ببرند و در گهنبار خوانی بکار برند.

گروه ساز و گِشت آن چه را از خانه ها فراهم کرده است با خود به آدریان می آورد. در تالار آدریان، موبد نیز شرکت می کند و آفرینگان گهنبار را به یاد هماروانان می سُراید خانواده هایی که گوشت بریان نیز تهیه کرده اند مقداری از آن را به آدریان می فرستند. گفتنی است، روزِ قبل، در آدریان، به نسبت شمارِ جمعیت روستا، نانِ مخصوص (لووگ) نیز تهیه می شود. گوشت های بریان شده را در قطعه های کوچک می برند و با مقداری سبزی خوردن در میان دو عدد نان لووگ می گذارند. دهموبد هنگام اجرای گاهنبار، میوه ها را با کارد به قسمت های کوچکی تبدیل می کند. پس از پایان مراسم، به همه میوه تعارف می شود. و به هر نفر مقداری لُرک و نان لووگ با گوشت می دهند.

مسئولیت حمایت در حقوق بشردوستانه از نظر تا عمل

محمدمهدی یاقوتی *

اندیشمندان سیاسی بسیاری در گذشته نیز حقوق انسانها را غیرقابل نقض میدانستند. از این دسته میتوان گروسیوس[1] را نام برد که قرنها پیش به صراحت بیان داشت که اصل حاکمیت به هیچ وجه توجیهگر کشتار و سرکوب علنی انسانها و لو اینکه اتباع خودی باشند، نمیشود.

وی در این راستا، دست به سلاح بردن امپراتوران روم و تهدید امپراتور ایران به منظور توقف سرکوب مسیحیان را اقدامی کاملاً توجیهپذیر تلقی میکند؛ لیکن عدم وضوح در انطباق مداخلات بشردوستانه با مقررات حقوق بینالملل از یك طرف و ناکارآمدی نظام امنیت بینالمللی موجود از سوی دیگر، اندیشمندان علم حقوق را بر آن داشت تا با طرح نظریه "مسئولیتحمایت" باب جدیدی در عرصه حقوق بینالملل بشردوستانه باز کنند. پس از آنکه اِعمال مداخلات بشردوستانه خارج از نظام حقوقی امنیت بینالمللی، ولو اینکه در مواردی حساسیت افکار عمومی جهانی را نیز برنمیانگیخت و بدینسان این سکوت دالّ بر مشروعیت[2] این نوع اقدامات تلقی میگردید، نتوانست قانونیت[3] ایجاد کند، موجب شد تا اندیشمندان حقوقی و سیاسی، به فکر ایجاد ساختاری نظامیافته و کاربردی در حمایت از حقوقبشری بیفتند؛ نظامی که چالشهای حقوقی تمام نشدنی مداخلات بشردوستانه و نقض اصل حاکمیت کشورها و اصل عدم مداخله در منشور[4] را به دنبال نداشته باشد. این مهم با قابلیتهای موجود در نظریه مسئولیتحمایت، ضمن ملاحظه حمایتهای بیشائبهٔ بینالمللی، قابلیت آن را دارد که در میان اصلیترین مفاهیم حقوق بینالملل قرار گیرد. نظریه «مسئولیتحمایت» از درهمتنیدگی چالشها، شکستها و تجربیات مداخلات بشردوستانه در دورههای مختلف تاریخی، در نخستین سالهای قرن بیستویکم پا به عرصه حقوق بینالملل گذاشته است[5]. این ایده، از یك سو در صدد بازتعریف نهاد جزمگرای حاکمیت، جهت تحمیل بارِ اصلی مسأله حراست از جان و مال شهروندان، بر دوش رهبران کشور است و از سوی دیگر بر آن است تا بر خلاف مداخلات بشردوستانه که انحصارا بر اقدام قهرآمیز متمرکز میشد، گستره اقدامات جامعه بینالمللی را در یك طیف وسیع، از پیشگیری تا بازسازی، آن هم نه به عنوان یك حق بلکه در قالب یك وظیفه بازتعریف نماید.

نظریه مسئولیتحمایت که با اندکی مسامحه برگردانی از ایده «تکلیف بر مداخله» میباشد، برخلاف نهاد حقوقی مداخلات بشردوستانه که از قدمت بیشتری برخوردار بوده و نوعا برای نجات اتباع خودی در بیرون از مرزهای ملی مورد تمسك قرار میگرفت ، حمایت از آحاد بشر را سرلوحه خود قرار داده است؛ این در حالی است که ساختار جهان امروز و حدوث مرزبندیهای جغرافیایی و تقسیم حقوق و وظایف بین واحدهای سرزمینی موسوم به دولت-ملت، باعث گردیده تا در بدو امر، تعهد اصلی و اولیه بر دوش تکتك دولتها این باشد که از اتباع خود حمایت تام و تمام کنند. امروزه مسئولیت کشور میزبان (دولت متبوع افراد و گروههای قربانی بحرانها) در مقابل مردم تحت حاکمیتش برای حفظ و صیانت از آنها در مقابل بحرانهای شدید انسانی امری بدیهی است. ایجاد چنین مسئولیتی برای کشورها، سابقه زیادی در حقوق بینالملل ندارد. با گسترش مفهوم حقوقبشر و امنیت انسانی در طول سال های دهه نود میلادی، نخستین بار محقق سودانی و نماینده ویژه دبیرکل ملل متحد در زمینه افراد رانده شده داخلی، فرانسیس ام. دنگ، حاکمیت کشور را به مثابه اولین ضامن حقوقبشری و امنیت انسانی دانست. وضعیتهای پیشآمده در رواندا در سال 1994 و در سربرنیتسا در سال 1995 از آن دست حوادثی هستند که واماندگی حکومتهای داخلی در کنترل اوضاع وخیم انسانی، وقوع و شدتیابی آنها را موجب شده است. در چنین اوضاع و احوالی، جامعه بینالمللی که از نقش مردّد و کمرنگ مداخلات بشردوستانه در حمایت از حق حیات انسانها در مقابل شرارتها و تعرّضات بیپایان داخلی به تنگ آمده بود، امیدوارانه رو به سوی ایدهای جدید در حمایت از حقوقبشر آورده است. علیرغم فعالتر شدن شورای امنیت به عنوان متولی حفظ صلح و امنیت بینالمللی و مجری سازوکار امنیت جمعی و صدور قطعنامه های متعددی در راستای حفاظت و حراست از حقوق نوع بشر در دوران پس از جنگ سرد در ارتباط با شمال عراق، سومالی، لیبریا و ...، ناتوانی جامعه بینالمللی در پاسخ بهموقع و موثر به جنایات وحشتناك سال 1994 رواندا و کشتار جمعی سال 1995 سربرنیتسا، بیکفایتی سیستم واکنشی سازمان ملل در حفظ و حراست عملی از حقوق ابتدایی و اولیه انسانها را نمایان ساخت. در این مرحله بود که تئوری «مسئولیتحمایت» وارد ادبیات حقوق بینالملل گردید و به تبع آن، پارادایم «امنیت انسانی» در برابر «امنیت ملی» وحتی شاید بتوان مدعی شد، «امنیت بینالمللی» در معنای سنتی و مضیّق آن، که چیزی بیش از امنیت دولتها نیست، قد علم کرد. بر این اساس، چند نوع مسئولیت برای کشورها قابل تصور است: نخست اینکه مقامات کشور در ایفای وظایفشان در حمایت از سلامت و زندگی شهروندان و ارتقای آسایش آنان مسئولاند. دوم، مقامات سیاسی ملی، در برابر شهروندانشان در داخل و در برابر جامعه بینالمللی از طریق ملل متحد مسئولاند. سوم، نمایندگان کشور، مسئول اعمالشان هستند، بدین معنی که، آنها به جهت فعل و ترك فعل خود، مسئولیت فردی داشته و هیچگونه مصونیتی ندارند و از این جهت مراجع ملی و بینالمللی صلاحیت رسیدگی به جرایم آنها و تعیین میزان مسئولیتشان را دارند.

مفهوم مسئولیت حمایت

حوزه اخلاق در روابط بینالمللی کنونی آنگاه ملموستر و بسیطتر میشود که اشخاص انسانی و در حقیقت، انسانیت به عنوان نقطه مرکزی و هدف محوری مورد توجه قرار گیرد و در این صورت است که مفاهیمی همچون عدالت و حقوقبشر به طور ویژه و عملیاتی قابل پیگیری و تعقیب می شوند. از این منظر، نظریه مسئولیتحمایت، هنجاری در حال شکلگیری و با جوهرهای اخلاقی در عرصه حقوق و روابط بینالملل است که این هدف بزرگ را دنبال میکند که در آینده هیچگاه تلاش برای حمایت از حقوقبشری در برابر نقض گسترده وسیستماتیك آن ناکام نماند. در هر حال جوهره نظریه مسئولیتحمایت به عنوان يك روش، حفظ و حراست بهینه از امنیت بشری با مشارکت حقوق ملی و بینالمللی است. بدون تردید آنچه که در این تئوری نهفته است، دستیابی به چیزی ورای واقعیتی است که در حوزه روابط بین الملل از آن با عنوان صلح منفی، یعنی وضعیتی که در آن جنگ وجود ندارد، یاد میشود؛ گرچه چنین وضعیتی برای تحقق آنچه که تئوری مسئولیتحمایت در پی آن است، شرط لازم به حساب میآید، لیکن شرط کافی بر ای دستیابی به آن هدف اصیل اخلاقی، برقراری صلح مثبت است.

پس از ناکامی های پیدرپی در اجرای اصول مداخلات بشردوستانه در عمل، کوفی عنان، در سخنرانی سال 1999 در مجمع عمومی و به دنبال آن در گزارش هزاره خود در سال 2000 میلادی به مجمع عمومی، چالش بزرگی را در اذهان سران کشورها ایجاد کرد: «من به قوت و اعتبار و اهمیت این مسائل واقفم و نیز میپذیرم اصول حاکمیت و عدم مداخله، حمایتی حیاتی در اختیار کشورهای کوچك و ضعیف قرار میدهند ولی این سوال را برای منتقدان مطرح میکنم: اگر مداخله بشردوستانه در واقع تهاجم غیرقابل قبولی به حاکمیت تلقی شود، در آن صورت چگونه باید در مقابل وقایع رواندا و سربرینیتسا، یعنی نقض فاحش حقوقبشر که به تمامی قواعد اخلاقی بشریت مشترك ما صدمه میزند، واکنش نشان داد. دخالت بشردوستانه يك موضوع حساس و ملازم با مشکلات سیاسی است و جواب سادهای دربرندارد. ولی قطعاً هیچ اصل حقوقی، حتی حاکمیت، نمیتواند سپر جنایات علیه بشریت باشد. در مواردی که چنین جنایاتی اتفاق میافتد و اقدامات صلحجویانه برای پایان دادن به آن به اتمام رسیده باشد، شورای امنیت وظیفه اخلاقی دارد که از طرف جامعه جهانی وارد عمل شود.» این سخنرانی موجب گردید تا کشور کانادا، "کمیسیون بینالمللی مداخله و حاکمیت کشور" را برای طرح هنجاری نو در نحوه مداخلات بشردوستانه و ایجاد پلی میان تفکر حامی اصل حاکمیت کشورها و تفکر حامی حق مداخلات بشردوستانه، تأسیس نماید. این کمیسیون درست يك سال بعد از تأسیس، در سپتامبر سال 2001، هسته اصلی نظرات خویش راجع به مداخلات بشردوستانه را با خلق اصطلاح «مسئولیتحمایت» و جایگزینی آن به جای «مداخلات بشردوستانه»، طی يك گزارش حدوداً 90 صفحهای منتشر نمود. کمیسیون برای عدول از اصطلاح مداخلات بشردوستانه سه دلیل عمده ذکر میکند که قابل تأمل اند: نخست آنکه واژه "حق" اصولاً ناظر است بر امتیازات دولت مداخلهگر، در حالیکه مراد از مداخلات بشردوستانه حمایت از انسانهایی که حقوق اساسی آنها بطور گسترده در حال نقض است میباشد، ثانیاً مسئولیتحمایت اولاً و بالذات متوجه همه دولتهای میزبان است و اساسا هیچ مداخلهای در پی آن صورت نمیگیرد، ثالثاً مسئولیتحمایت منحصر به مداخله نیست بلکه قبل از آن مرحله، شامل مسئولیت پیشگیری و پس از آن، دربرگیرنده مسئولیت بازسازی نیز هست.[6]

دبیرکل ملل متحد، در سال 2003 میلادی شانزده نفر حقوقدان و سیاستمدار را با تفکرات مختلف، به عنوان هیأتی عالیرتبه منصوب کرد تا آنها راجع به تهدیدات و چالشهای موجود علیه صلح، پیشنهادات عملی و صریحی را برای انجام اقدامات مؤثر جمعی طرح نمایند. یافتههای این هیأت، طی گزارشی با عنوان "جهانی امنتر: مسئولیت مشترك ما"[7] در سال 2004 منتشر شد. این هیأت عالیرتبه، نظریه مسئولیتحمایت را به صورت جداگانه، در دو بخش از گزارش خود مورد اشاره قرار میدهد؛ نخست، در ذیل عنوان "حاکمیت و مسئولیت" از ایده مسئولیتحمایت، به عنوان ابزاری برای تقویت نظام امنیت دستهجمعی مدّ نظر منشور، یاد میکند و سپس برای بار دوم، ذیل عنوان "فصل هفتم منشور ملل متحد، تهدیدات داخلی و مسئولیتحمایت"، ظهور هنجار مسئولیتحمایت را تأیید مینماید.

نشست سران کشورهای جهان، در شصتمین سالگرد تأسیس سازمان ملل متحد و در سال 2005، یکی از بزرگترین گردهماییهای طول تاریخ در حوزه حقوق و روابط بینالملل است که در آن، حدود 170 کشور جهان، به منظور به دست آوردن اجماع بر سر موضوعات مختلف حقوقی و سیاسی، از جمله نظریه مسئولیتحمایت، حضور به هم رسانیدند. سند نها یی نشست، در بند ها ی 138 تا 140، به طور کامل به مسئله مسئولیتحمایت میپردازد و تلاش میکند تا ضمن ارائه شالودهای از گزارشات قبلی، با ایجاد اصلاحاتی در نظرات پیشین، اجماع بینالمللی را برای مسئولیتحمایت بهدست آورد. سند نهایی، چهار تعهد اصلی را برای مسئولیتحمایت پیشبینی میکند: نخست، تمام کشورها، تصدیق کردند که در قبال شهروندانشان در برابر نسلزدایی[8]، جرایم جنگی، پاکسازیقومی[9] و جرایم علیه بشریت، مسئولیتحمایت دارند؛ دوم، کشورها موافقت کردند تا در تهیه کمك برای ایجاد ظرفیتی که کشورها برای برآمدن از عهده مسئو لیتهایشان، به آنها نیازمندند، مساعدت نمایند؛ سوم، در وضعیتی که کشور میزبان، به صورتی آشکار در انجام مسئولیتهایش ناکام میماند، کشورها موافقت نمودند تا از تمام روشهای صلحآمیز برای حمایت از جمعیت آسیبپذیر، استفاده کنند؛ چهارم، این اقدامات (اقدامات صلحآمیز) باید ناکام بمانند یا نامناسب فرض شوند تا شورای امنیت آماده استفاده از تمام روشهای ضروری، از جمله [استفاده از] نیروی قهری، گردد.

پس از آنکه شورای امنیت، بین سالهای 2001 تا 2006، تلویحاً و با استفاده از عناوین"حمایت از غیرنظامیان" یا "به خطر افتادن صلح و امنیت بینالمللی"، از مفاهیم موجود در نظریه مسئولیتحمایت استفاده میکرد، در سال 2006، بعد از انتشار سند نهایی نشست سران جهان در ملل متحد، قطعنامهٔ شماره 1674 مورد تصویب شورای امنیت قرار گرفت. در این قطعنامه، صریحاً مقررات بندهای 138 و 139 سند نهایی نشست سران جهان در سال 2005 درباره مسئولیتحمایت از مردم در مقابل نسلزدایی، جرایم جنگی، پاکسازی قومی و جرایم علیه بشریت مورد تأیید مجدد قرار میگیرد. در سال 2006، شورای امنیت بار دیگر در قطعنامهٔ شماره 1706، در مورد وضعیت دارفور در سودان، صریحاً بندهای 138 و 139 سند نهایی نشست سران را مورد اشاره و تأکید قرار میدهد.

دبیرکل ملل متحد، در فوریه سال 2008، پروفسور ادوارد لاك[10] را به منصب جدید التأسیسِ "مشاور ویژه دبیرکل در زمینه نظریه مسئولیتحمایت" برگزید و بر او تکلیف کرد تا در مورد توسعه مفهوم این نظریه و ایجاد اجماع پیرامون آن در سطح بینالمللی، تلاش نماید. در راستای این وظیفه، دبیرکل ملل متحد گزارشی را در ابتدای سال 2009، با مشاوره پروفسور لاك، با عنوان "اجرای مسئولیتحمایت" منتشر نمود. در این گزارش، وی به شرح ساختار مسئولیتهای کشورها و جامعه بینالمللی در خصوص مسئولیتحمایت، مطابق با سند نهایی نشست سران جهان در سال 2005 میپردازد. وی در بیان قلمرو مسئولیتحمایت، نه تنها آن را عاملی مخدوش کننده برای حاکمیت نمیداند بلکه تأکید مجددی بر اصل حاکمیت کشورها میداند؛ وی همچنین پیشگیری در مسئولیتحمایت را اساسیترین رکن در اجرای آن برمیشمارد.

United Nations Human Rights
OFFICE OF THE HIGH COMMISSIONER FOR HUMAN RIGHTS

مجمع عمومی ملل متحد، در سال 2009 ، در شصت و سومین نشست سالیانه خویش، برای اولین بار پس از توافقات سال 2005، ملاحظات خود را راجع به مسئولیتحمایت ادامه داد. طی نشستهایی که مجمع عمومی برای تبادل نظر حول محور مسئولیتحمایت پیشبینی کرده بود، جمعاً 94 کشور به بیان دیدگاههای خود پرداختند. نخستین و مهمترین موضوعی که در نشست مجمع عمومی، مورد وفاق عام کشورها قرار داشت[11]، توافقات حاصل از نشست سران سال 2005 بود.در واقع، جز جمعی محدود و معدود از نمایندگان کشورها و شخص رئیس مجمع، غالب هیأتهای نمایندگی بر این موضوع که سند نهایی نشست سران سال 2005، دیگر نباید مورد مذاکرات مجدد واقع شود، تأکید داشتند و معتقد بودند که وظیفه کنونی مجمع عمومی، بحث و بررسی چالشها و ایدههای جدید در اجرای آنچه که در سال 2005 با آن موافقت شده است، میباشد. این مباحثات در نهایت منجر به صدور نخستین قطعنامهٔ مجمع عمومی درباره مسئولیتحمایت گردید. در این قطعنامه که نمایندگی گواتمالا با مشارکت 67 کشور دیگر آن را طرح نمود، مجمع عمومی اِشعار داشت که به گزارش سال 2009 دبیرکل و مباحثات سال 2009 مجمع عمومی توجه کامل دارد و تأکید میکند تا مجمع عمومی به ملاحظاتش نسبت به نظریه مسئولیتحمایت مداومت بورزد.

قابلیت اجرایی مسئولیت حمایت

مسئولیتحمایت به عنوان هنجاری بینالمللی که هر روز شکل بهتر و قوام یافتهتری به خود میگیرد، نیازمند سازماندهی مناسب اجرایی است تا ابهامات ارگانیك آن رفع و انتظار مسئولیت به ویژه از جامعه بینالمللی ملموستر و فضا برای سوء تفاهم و سوء استفاده محدودتر و حتی حذف گردد. به تجربه ثابت شده است که بسیاری از دولتها نه تنها دارای اراده لازم برای ایفای تکالیف حقوقبشری در قبال شهروندان خود، که بر طبق قانون اساسی ملی و نیز به موجب مقررات بینالمللی پذیرفته شدهاند، نیستند بلکه در موارد متعددی خود عامل ایجاد و یا مانع پایان بحران و فاجعهای هستند که در اثناء آن جان و مال بسیاری از افراد از دست میرود. از این حیث، دومین مرحله از ایفای نقش بر دوش جامعه جهانی قرار میگیرد تا با رعایت منطق حقوقی و ترتّب در شدت واکنش، به وظیفه خود در موارد نقض حقوق انسانی عمل نماید: نخست آنکه جامعه بینالمللی، مسئول است تا مساعدت های لازم را برای جلوگیری، کنترل یا توقف بحرانهای شدید انسانی در کشورها انجام دهد که در صورت ناکامی در نخستین مرحله، مسئول ورود مستقیم به بحران و تلاش در جهت حل آن است. البته پس از حل و فصل بحران نیز مسئولیت حفظ و نگهداری و حتی ارتقای وضعیت موجود در کشور مزبور، بر عهده جامعه بینالمللی خواهد بود.

قاره آفریقا، همیشه به عنوان مهد ظهور نظریه مسئولیتحمایت، مطرح بوده است. این واقعیت در گزارش سال 2009 دبیرکل به صراحت ابراز گردیده است؛ چرا که مطابق ماده چهارم اساسنامه اتحادیه آفریقا که در سال 2000 به تصویب کشورهای عضو رسید، رهبران آفریقایی، با جایگزینی "اصل عدم مداخله"[12] با اصل "عدم بیتفاوتی"[13]، مسئولیت سازمان را در مداخله در امور داخلی اعضایش برای حمایت از شهروندان کشورها در زمان وقوع بحرانهای انسانی، به رسمیت شناختند و این برای نخستین بار بود که سازمانی در این مقیاس با موافقت اعضایش، چنین حقی را برای خود قایل میشود.

اتحادیه اروپا نیز قدمهای مؤثری در زمینه اجرایی نمودن مسئولیتحمایت برداشته است. یکی از این اقدامات، موافقت این اتحادیه با تشکیل "گروههای مبارز اتحادیه اروپا"[14] است که از ابتدای سال 2007 میلادی روند اجرایی به خود گرفتهاند. این نیرو، با این هدف ایجاد شد تا بتواند ظرف مدت 15 روز به بحرانهای انسانی ایجاده شده، پاسخ مناسبی دهد. یکی از ویژگیهای این نیرو، قابلیت انجام عملیات به درخواست ملل متحد و به عنوان بازوی این سازمان، مطابق مفاد ذیل فصل هفتم منشور میباشد؛ فلذا این نیرو قابلیت آن را دارد تا در انجام مسئولیت واکنش، مستقلاً یا به دستور سازمان ملل متحد وارد عمل شود.

مراحل عملی اجرای نظریه مسئولیت حمایت

مسئولیت حمایت بر پایه نقض تعهدات انسان دوستانه و نیز اصول زیر استوار است:

۱-هر دولتی تعهد دارد دارد تا از شهروندان خود در مقابل اعمال و وضعیتهای ناقض حقوقبشر حمایت کند. با توجه به این که هر مسئولیتی پیامد نقض یک تعهد است، مسئولیتحمایت در صورت نقض مداوم، سیستماتیک و گسترده حقوق بشر و البته حقوق بشردوستانه ایجاد می گردد.

۲- در صورت شانه خالی کردن هر دولتی از مسئولیتحمایت، این مسئولیت به جامعه جهانی منتقل میگردد. این مسئولیت ممکن است ناشی از تعهدات قراردادی، عرف یا قواعد آمره باشد.

۳- مداخله بشردوستانه، نیازمند احراز مسئولیتحمایت است و احراز مسئولیتحمایت بستگی به نقضهای فاحش، گسترده، مداوم و سیستماتیک حقوق بشر دارد. احراز مسئولیتحمایت موجب تحدید حاکمیت دولت می گردد چرا که حاکمیت دولتها را به چالش می کشد. این چالش مربوط به آن است که حقوق بشر امروزه از موارد انحصاری داخل در صلاحیت دولت ها نیست.

همچنین مسئولیت حمایت شامل سه مسئولیت خاص میباشد:

۱- مسئولیت پیشگیری: در خصوص وجود دلایل ریشهای و عوامل مستقیم، منازعات داخلی و سایر بحرانهای ساخته بشر که مردم را به خطر می اندازد مطرح می گردد.

۲- مسئولیت واکنش: در پاسخ به موقعیتهایی است که نیاز مبرم برای اقدام احساس می شود که می تواند شامل اقدامات سرکوبگرانه مانند تحریمها و محاکمه بینالمللی و در موارد حاد، مداخله نظامی گردد.

۳- مسئولیت بازسازی: فراهم نمودن همیاری کافی به خصوص بعد از مداخله ی نظامی برای بهبود، بازسازی، آشتی و مواجهه با دلایل منازعه که مداخله باعث توقف آن شده است.

الف) مسئولیت پیشگیری: مسئولیت پیشگیری که به عنوان گزینه اصلی و اولویت نخست برای اِعمال مسئولیتحمایت مدّ نظر است، پس از آنکه در تمام گزارشهای موجود درباره مسئولیتحمایت مورد تأیید و تأکید قرار گرفت، در گزارش سال 2009 دبیرکل مل متحد نیز به عنوان سنگ بنای مسئولیتحمایت، مورد توجه خاص بان کی مون قرار گرفته است. هرچند که مسئولیت پیشگیری در مقایسه با مسئولیتهای دیگر حمایت، چه از حیث مالی و چه از منظر حفظ جان و زندگی انسانها کم هزینهتر و دارای اولویت است اما در عین حال، نیازمند اقدامات گسترده اجرایی و ایجاد ساختارهای خاص در حوزههای مختلف سیاسی و امنیتی، اجتماعی، اقتصادی و حقوقی است. پیشگیری مؤثر، جدای از داشتن ساختار هشدارِ زودهنگام، باید هم به سببهای ریشهای و هم به سببهای مستقیم در وقوع جنگهای داخلی و بحرانهای انسانی توجه کند.[15] باید خاطر نشان کرد یکی از ظرفیتهای مهم مسئولیت پیشگیری، قرار گرفتن بنای این مسئولیت بر فصل ششم منشور ملل متحد است که در آن برای جلوگیری از مخاصمات و حل و فصل مسالمتآمیز آنها راه حلهایی نظیر مذاکره، تحقیق، مصالحه و حلوفصل قضایی و داوری در آن پیشبینی شده است.

ب) مسئولیت واکنشی: پس از آنکه کلیه اقدامات پیشگیرانه، با ناکامی مواجه شدند، اجرای مسئولیت پیشگیری از سوی جامعه بینالمللی جای خود را به مسئولیت واکنش میدهد. مسئولیت واکنش، خود در دو مرحله و در دو سری اقدامات اجرایی متفاوت جهت کنترل و توقف نقض شدید و گسترده حقوقبشر صورت میگیرد. در وهله اول، اجرای مسئولیت واکنش، اقداماتی باید انجام شود که فاقد وصف نظامی هستند؛ بدین معنا که پیش از بکارگیری هرگونه گزینه نظامی، میبایست سیر اقدامات اقتصادی، سیاسی و امنیتی، حقوقی و حتی اجتماعی و فرهنگی انجام شوند تا کشور مزبور را مجبور به توقف جنایات علیه حقوقبشر و بشردوستانه کنند.[16] سپس در صورت شکست اقدامات کمتر قهری در مرحله اول مسئولیت واکنش، به ناچار در مواردی که اثبات شود اقدامات پیشگیرانه و واکنشی غیرنظامی برای حل موضوع کفایت نمیکند و امکان از دست رفتن جان و زندگی بسیاری از مردم در صورت وقوع این جنایات، شدیداً محتمل به نظر میرسد و این وضعیت، چنان گسترده و شدید است که وجدان بشریت را تحت تأثیر خود قرار میدهد، اجرای مسئولیتحمایت از سوی جامعه بینالمللی در موارد استثنایی، معطوف به استفاده از نیروی نظامی خواهد شد. رکن مسئول برای صدور مجوز برای اعمال مسئولیت واکنش نظامی شورای امنیت ملل متحد است.[17] در هر صورت، گرچه شورای امنیت قطعنامههای متعددی را بر طبق فصل هفتم منشور و با الهام از حق مداخلات بشردوستانه، تصویب کرده است[18]، لیکن فقط در قطعنامه 1674 مصوب به سال 2006 بود که به صراحت به نظریه مسئولیتحمایت استناد کرد.. در صورتی که شورا به دلیل وجود ساختار منشور، بویژه وجود حق وتو برای پنج عضو دائم آن، در انجام وظایفش ناکام بماند، مجمع عمومی براساس رویه "اتحاد بر ای صلح "[19] میتواند نشستی ویژه و اضطراری را تشکیل دهد. همچنین سازمانهای منطقهای نیز مطابق فصل هشتم منشور، صلاحیت ورود به چنین مسائلی را خواهند داشت، منوط به اینکه قبلاً برای گرفتن مجوز از شورا اقدام نموده باشند.

ج) مسئولیت بازسازی: مسئولیت بازسازی، شامل انجام کلیه مساعدتها از سوی جامعه بینالمللی برای بازیابی و بازسازی کشور مورد مداخله، خصوصاً پس از مداخله نظامی، از نظر سیاسی، اقتصادی، حقوقی و امنیتی است؛ به عبارت دیگر، تلاش میشود تا مشکلات مختلف، چه اینکه قبل از وقوع بحران وجود داشتهاند و چه آن که پس از انجام مسئولیت واکنش به وجود آمده باشند، رفع شوند.

دانشجوی دوره دکتری روابط بین الملل*

Grotius -1

Legitimacy -2

Legality-3

4- براساس بند 4 ماده 2 منشور ملل متحد کلیه اعضا در روابط بینالمللی خود از تهدید به زور یا اعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری، یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مباینت داشته باشد خودداری خواهند کرد.

5- مسئولیت حمایت در منازعات مسلحانه بین گرجستان و روسیه در سال 2008 ميلادي مورد تمسك قرار گرفت تا توجيهگر توسل به قدرت نظامي باشد.

6- در اين گزارش، اعضاي كميسيون سه مرحله اجرايي پيشگيري، واكنش و بازسازي را ذيل اعمال مسئو ليت حمايت قرار دادند.

A More Secure World: Our Share Responsibility -7

Genocide -8

Ethnic cleansing -9

Edward C. Luck -10

11- در اين نشست، اكثريت كشورها، اساس حقوقي مسئوليت حمايت را حقوق بينالملل اعلام نموده و تأكيد كردند كه مسئوليت حمايت، در معاهدات حقوقبشري و حقوقبشردوستانه بينالمللي و حقوق كيفري بينالمللي ريشه دارد.

Non-interference -12

Non-indifference -13

European Union Battelgroups -14

15- اقدامات پيشگيرانه با هدف جلوگيري از سببهاي ر يشهاي بحرانها ميتواند نيازهاي سياسي و اقتصادي يا حمايتهاي قانوني نظير گسترش حاكميت قانون و همچنين گسترش مؤسسات حقوقي داخلي را به همراه داشته باشد. اقدامات پيشگيرانه با هدف جلوگيري از سببهاي مستقيم بحرانها ميتواند شامل اقداماتي نظير در انزواي سياسي قراردادن يا انجام اقدامات سياسي و اقتصادي در قالب تحريمها يا تعليق عضويت در سازمانهاي بينالمللي يا اعلام نام كشور به عنوان نقض كننده حقوقبشر، باشد.

16- تحريم ابزارهاي نظامي و قطعات آن، پايان دادن به همكاريها و آموزشهاي نظامي، تحريمهاي مالي عليه اموال خارجي، ايجاد ممنوعيتهاي پروازي، محدوديت نمايندگيهاي ديپلماتيك، محدوديت مسافرت رهبران خاص و اعضاي خانوادهاشان، تعليق عضويت درسازمانهاي بينالمللي و منطقهاي، رد درخواست پذيرش در سازمانهاي بينالمللي و منطقهاي، تعليق مبادلات فرهنگي و ورزشي.

17- درست است كه در مورد شوراي امنيت به عنوان يك نهاد سياسي- امنيتي مطلوب اين است كه از ملاحظات اخلاقي در تصميم گيريهايش بيگانه نباشد، ليكن درباره ساختار و ماهيت حقوقي نظام امنيت جمعي موجود هيچكس مدعي نبوده و نيست كه الزاماً منطبق بر معيار عدالت در مفهوم اخلاقي آن است؛ چرا كه مفروض نظام امنيت جمعي مندرج در منشور ملل متحد، حفظ وضع موجود يا وضعيت صلحي است كه قدرتهاي برتر در مورد كمّ و كيف آن به توافق رسيده اند.

18- به عنوان مثال ميتوان به قطعنامههاي 688 (1991) در مورد عراق، 794 (1992) درباره بحران سومالي و قطعنامههاي متعدد در بحران بالكان اشاره كرد.

Uniting for Peace -19

"ما در درد شما سهیم هستیم تا چنین واقعه ای دیگر اتفاق نیافتد".

گزارشی از مراسم بازگشایی یادبود «وجدان مشترک» در دیاربکر

رهبران کرد در مراسم رونمایی بنای یادبود قربانیان قتل عام ارمنیان و آسوریان از آنها عذرخواهی کردند

گلی سور آکوم، خبرنگار آرمینین ویکلی در دیاربکر، ۱۲ سپتامبر ۲۰۱۳

ترجمه: آرسن نظریان

www.armenianweekly.com

دیاربکر– ترکیه – شهردار سور، همراه با شهردار دیاربکر، عبدالله دمیرباش ، در مراسم بازگشایی یادبود موسوم به "وجدان مشترک" در ۱۲ سپتامبر جاری رسما از سوی کردها به خاطر قتل عام ارمنیان و آسوریان از آنها عذرخواهی کرد .

دمیرباش در سخنرانی رونمایی بنا گفت : "ما کردها ، به نام اجدادمان از ارامنه و آسوریان به خاطر نسل کشی شان در ۱۹۱۵ عذرخواهی می کنیم . ما به مبارزه و تلاش خود برای آشتی و جبران ماوقع ادامه خواهیم داد ".

شهردار دیاربکر مقامات ترکیه را به صدور اعلانی حاوی عذرخواهی به خاطر واقعه نسل کشی در ۱۹۱۵ و انجام هر آنچه برای ترمیم و جبران آن ضروری است فرا خواند و اضافه کرد: "ما از آنها دعوت می کنیم که اقدامات لازم در این راستا را انجام دهند".

نوشته روی یادبود، که در پارک آنزله، در نزدیکی یک فواره تاریخی بازسازی شده نصب شده ، به شش زبان از جمله زبان ارمنی است با این عبارت: "ما در درد شما سهیم هستیم تا چنین واقعه ای دیگر اتفاق نیافتد".

دمیرباش همچنین گفت: "این بنای یادبود به یاد تمام ملتها و اقلیتهای قومی و مذهبی که قربانی نسل کشی در این سرزمین شده اند برپا شده است. بنای یادبود "وجدان مشترک" برای به یاد داشتن و طلب مسوولیت برای کشتارهایی است که در سال ۱۹۱۵ صورت گرفت ".

دمیرباش افزود منظور از برپایی این بنا گرامی داشت قربانیان ارمنی ، آسوری ، کلیمی، ایزدی و علوی در زمان نسل کشی و همچنین سنی هایی است که دربرابر نظام ایستادگی کردند .

نمایندگان جوامع ارمنی، آسوری، علوی و سنی همچنین در این مراسم سخنرانی کردند. مگردیچ مارگوسیان ، نویسنده ارمنی مقیم دیاربکر، گشایش بنای یادبود را عملی تحسین آمیز خواند و اظهار داشت که منتظر اقدامات بعدی است.

سپس، رییس انجمن روحانیون دیاربکر، زاهیت چیفتکوران، به خاطر واقعه نسل کشی عذرخواهی نمود . وی ضمن صحبتش داستان مردی را بازگو کرد که هنگام ورود به رستورانی اعلانی را بااین مضمون مشاهده می کند: "شما ناهار صرف کنید ، نوه های شما صورتحساب را پرداخت می کنند". مرد مشتاقانه وارد رستوران می شود و غذا سفارش می دهد . بعد از صرف غذا صورتحساب پرهزینه ای را روی میزش می گذارند . مرد می گوید : "اما من قرار نبود پولی پرداخت کنم ، صورتحساب برای چیست؟" . صاحب رستوان توضیح می دهد : " این صورتحساب جدتان است".

چیفتکوران اینطور به سخن خود خاتمه داد: "امروز ما باید تاوان اعمال پدربزرگهایمان را پس بدهیم".

اشرافي‌گري كاذب جامعه ايراني را تهديد مي‌كند؟

شهلا هاشمي

بررسي تهران امروز درباره يك پديده فراگير بين ايراني‌ها

هر روز وسايل و كالاهاي جديدي وارد بازار مي‌شوند كه انسان را به خريد ترغيب مي‌كنند. تبليغات و آگهي‌هاي متنوع و خوش رنگ و لعاب هم همه گروه‌هاي سني را تحت‌تاثير قرار مي‌دهند. البته در تلويزيون ملي و رسانه‌هاي ديگر مانند سينما هم سبك‌هاي مختلف زندگي تجملي و رويايي با تاكيد بر مصرف‌گرايي تبليغ مي‌شود. شايد كنار هم قرار گرفتن همه اينها هم باعث شده كه ورود مدل‌هاي جديد كالاها هر روز در بازار ايران مشتري‌هاي جديدي پيدا كند. اگر همين الان هر كسي در كنار خانم‌هايي كه در بازار در حال خريد هستند قرار بگيرد و به حرف‌هايشان گوش دهد متوجه مي‌شود كه نفس خريد در روحيه بسياري از آنها تاثير مثبت مي‌گذارد و با خريد يك كالا تا چند روز شادمان هستند. در اين بين برخي از كارشناسان معتقدند تجمل‌گرايي و چشم و همچشمي هم زياد شده است تا حدي كه برخي از مردم با خريد اندازه‌هاي غيرطبيعي و بزرگ كالاهايي مانند يخچال، ماشين لباسشويي و ظرفشويي، تلويزيون، مبلمان و... مهماني مي‌دهند تا به روز بودن خود را به رخ بكشند.

كارشناسان عقيده دارند ميل به خريد تا جايي اثر مثبت بر زندگي شهروندان دارد كه مطابق با نيازسنجي واقعي آنها صورت گيرد، نه بر اساس اشتياقي كه تحت تاثير تبليغات صورت مي‌گيرد. زيرا به عقيده كارشناسان، تبليغات رسانه‌اي كالاها تناسبي با قدرت خريد همه اقشار جامعه ندارد و نيازمند تغييرات و اصلاحاتي است كه موجب القاي خريد كاذب در مردم نشود.

در اين زمينه بدرالسادات ميرموسوي فعال امور زنان، مي‌گويد: اگر صداوسيما در ساخت برنامه‌هاي خود به كاهش فرهنگ مصرف‌گرايي و تجمل‌گرايي توجه كند،مي‌تواند برفرهنگ جامعه ايراني تاثيرزيادي بگذارد. چون اگر روش زندگي ائمه(ع) و رهبران ديني را ملاك قرار دهيم دچار اسراف‌گرايي و تجمل‌گرايي نمي‌شويم و از چشم و همچشمي خودداري مي‌كنيم، در اين شرايط است كه زندگي شكل درستي به خود مي‌گيرد. به گفته او، در گذشته زنان بسياري از مواد مصرفي منزل را خودشان تهيه مي‌كردند؛ اما در حال حاضر بسياري از آنان حتي زنان خانه دار به مصرف مواد موجود در بازار روي آورده‌اند؛ البته منظور اين نيست كه زنان مانند گذشته در خانه نان بپزند اما مي‌توانند برخي از مواد مصرفي خود را در منزل تهيه كنند. در فيلم‌هاي تلويزيوني و حتي در برنامه‌هاي آشپزي سيما شاهد استفاده از آخرين مدل ظروف موجود در بازار هستيم.

صرفنظر از تبليغات شديد مصرف‌گرايي در رسانه‌ها ضرورت و ميزان گرايش جامعه به مصرف‌گرايي موضوعي است كه ديدگاه‌هاي مختلفي درباره آن وجود دارد، برخي مي‌گويند مصرف اگر موجب شكوفايي و رونق اقتصادي جامعه شود نه تنها ايرادي ندارد بلكه نيازمند تشويق است و برخي اساسا اين نگاه را نفي مي‌كنند.

تجمل‌گرايي؛ خوب يا بد؟

دكتر سعيد معيدفر جامعه‌شناس و عضو هيات علمي دانشگاه تهران در مورد ريشه‌هاي مصرف‌گرايي به تهران امروز مي‌گويد: بحث مصرف‌گرايي ريشه‌هاي عميق‌تري دارد كه عمدتا ناشي از فرهنگ سرمايه داري است. البته منظور من بخش منفي نظام سرمايه داري نيست. امروزه با يك اقتصادي روبه‌رو هستيم كه الزامات خودش را دارد و در صورتي مي‌تواند سودآور باشد كه مصرف در جامعه وجود داشته باشد. يعني مصرف و توليد كاملا به يكديگر بستگي دارند. در نظام سرمايه داري اگر چرخه‌هاي اقتصاد از چرخش بايستد كارخانه‌هاي توليدي با مشكل ورشكستگي روبه‌رو خواهند شد و بيكاري به وجود مي‌آيد.

وي در مورد تبليغات كالا مي‌افزايد: بايد رقابت بين كارخانه‌ها ايجاد شود و براي اين رقابت نياز به تبليغات است. هر چه تبليغات بيشتر باشد شناخت كالاهاي كارخانه‌ها براي افراد جامعه راحت‌تر مي‌شود. براي آنكه حس و انگيزه مصرف در مردم يك جامعه بالا برود نياز به اين تبليغات است. رونق يافتن كار و سرمايه نياز به مصرف‌گرايي دارد. تلويزيون هم در حوزه تبليغاتي جايگاه خوبي دارد. اگر صداوسيما تبليغ توليد كارخانه‌ها را نكند كارخانه‌ها توليداتشان را چه كنند؟ براي آنكه چرخه توليد بالا برود بايد مصرف بالا برود و اين نياز به تبليغات دارد. اين تبليغات مي‌تواند از طريق تلويزيون، بليبوردها، چشم و همچشمي و... باشد. وقتي كالايي خوب باشد هيچ اشكالي در تبليغ آن از طريق چشم و همچشمي وجود ندارد. اين جامعه‌شناس در مورد روحيه سنتي افراد جامعه نيز مي‌گويد: هنوز هم يك روحيه سنتي در جامعه وجود دارد كه مصرف‌گرايي و تجمل‌گرايي را بد مي‌داند و براي نبود آن تبليغات وسيع مي‌كند. با پيشرفت علم روش‌هاي زيادي منسوخ شده است. مثلا ديگر تعداد زيادي كارگر جمع نمي‌شوند تا يك كار را دستي وارد چرخه مصرف‌كنند بلكه توسط كارخانه‌ها و با كارگران كمتري انجام مي‌شود. در اين شرايط بايد توليد كالاها افزايش پيدا كند تا افراد بيشتري به كار مشغول شوند. البته قبول دارم كه برخي كالاها و موادغذايي بسيار تجملي است و استفاده از آن لزومي ندارد. ولي در مقابل بايد يك توليد جايگزين وجود داشته باشد تا كارخانه‌ها تشويق به توليد شوند.

وي در مورد آنكه با وجود مصرف‌گرايي در جامعه توليدات زياد نشده است نيز چنين توضيح داد: كشوري كه وارد كننده كالا باشد فاجعه است. در جامعه ما مصرف‌گرايي صرفا باعث رونق بازار ديگر كشورها مانند چين شده است. مشكل از سياست‌هاي دولت است كه با چنين جمعيت ميليوني كه انگيزه‌هاي مصرفي خوبي دارد به جاي آنكه كارخانه‌هاي خود را به چرخش بيندازد اين جمعيت را به سمت مصرف‌كالاهاي كشورهاي ديگر سوق مي‌دهد. مثلا برنج ايراني اهميت بسيار زيادي دارد چون از مرغوبيت و كيفيت خوبي برخوردار است اما دولت با سوبسيد به برنج‌هاي خارجي ريشه آن را مي‌كند و باعث رونق برنج‌هاي خارجي با قيمت كمتر مي‌شود. دكتر سعيد معيدفر در مورد رونق گرفتن بازار داخلي چنين مي‌گويد: اگر كيفيت بالا برود و رقابت زياد شود گرايش به توليد نيز بالا مي‌رود. البته دولت بايد به كنترل بازار واردات اقدام كند. اگر كالاي خارجي با قيمت ارزان‌تري وارد بازار شود مسلما مصرف‌كننده به سمت آن سوق پيدا مي‌كند. بايد مصرف‌كننده تشويق به مصرف توليدات خودي شود. اين مهم با بالا رفتن كيفيت كالاي ايراني ميسر مي‌شود.

وي درباره تبعات مصرف‌گرايي و تبليغات براي ترويج مصرف كالاها مي‌گويد: در فيلم‌ها و سريال‌هاي ما زندگي‌هاي اشرافي تبليغ مي‌شود. خانه‌هاي لوكس و گران‌قيمت از لحاظ رفتارشناسي اينگونه فعاليت‌هاي بشري توليد همزادپنداري مي‌نمايد. راهنمايي‌هاي رهبر معظم انقلاب در زمينه حماسه اقتصادي نشانگر دغدغه ايشان در بالا رفتن آمار مصرف در جامعه است. اقتصاد مقاومتي نماد خوراكي‌ها، خودروها، پوشاك و... همه و همه نوعي اشراف‌گري كاذب را به انسان‌ها عرضه مي‌كند. وقتي تبليغات در اين حد و اندازه زندگي روزمره را پر كرده از نگاه روانشناختي در جامعه ايجاد مصرف‌كاذب مي‌نمايد. تاسيس فروشگاه‌هاي غربي در راستاي انسان مصرف زده است و اگر كسي كه هيچ نيازي ندارد به اين مراكز قدم بگذارد در او نياز كاذب ايجاد شده و بايد خريدهاي غيرضروري كند. تعويض تلويزيون‌ها به مد روز، تلفن‌هاي همراه و يارانه‌ها گوشه‌اي از مصرف‌زدگي است.

آمار واردات خودرو براساس اطلاعات موجود و کارشناسی نشده طی ده ماهه سال 1391

سال	گمرک	تعداد	نام کالا	ارزش ریالی	ارزش دلاری
1391	اصفهان	2	سواري پورشه ENNE A0T 4806cc TURBO	7730394676	314295
1391	بندر لنگه	1	خودروسواري پورشه پانامراتوربودنده اتوماتيک 4نف	5122964153	208573
1391	بندر لنگه	1	سواري پورشه پانامراي توربوساخت 2012مدل 013	5148259535	209611
1391	بندر نوشهر	1	پورشه كاين Sمدل 3102سال ساخت 2102مشكي	2355431465	95777
1391	شهيد باهنر	1	سواري پورشه كائن S مدل 2013ساخت 2012	2355000000	95759
1391	شهيد باهنر	1	سواري پورشه كاين S رنگ سفيد-مدل وساخت 11	2210000000	89980
1391	شهيدرجايي	1	پورشه پانامراتوربوبه رنگ مشكي ساخت 2012	5149052526	209490
1391	شهيدرجايي	1	خودروسواري پورشه پانامرا4Sقهوه اي مدل 013s	3737595637	151978
1391	شهيدرجايي	1	خودروسواري پورشه پانامراتوربوس 2102م 3102	5145000000	209274
1391	شهيدرجايي	1	خودروسواري كارپورشه كاين 4800ccS م 2013س	2417611286	98429
1391	شهيدرجايي	1	دستگاه سواري پورشه پانامرا4Sمدل 3102ساخت 2	3743459257	152210
1391	شهيدرجايي	1	سواري پورشه پانامرا4Sم 2013س 2012رنگ سف	3741176103	152210
1391	شهيدرجايي	1	سواري پورشه كايين Sم 3102س 2102رنگ سفيد	2347252875	95475
1391	شهيدرجايي	1	يک دستگاه سواري پورشه كايين توربومدل 102	3880923975	158012
1391	شهيدرجايي	1	يک دستگاه خودروسواري پورشه پانامراتوربو8سيلـ	5130204320	208876
1391	قزوين	1	سواري پورشه 119كرراس كابريولت 2درب س س	2968600000	120861
1391	قزوين	5	سواري پورشه كاين -كاين اس -س س 2012	10367700000	422120
1391	قزوين	4	سواري پورشه كاين -كاين اس 5درب س س 2012	8361500000	340106
1391	قزوين	1	سواري پورشه كاين توربو4800ccس س 2102هش	3886020000	158238
1391	منطقه ويژه بوش	1	سواري پورشه كاين sمدل 2013حجم موتور 14802	2376334546	96752
1391	منطقه ويژه بوش	1	سواري كارپورشه كاين 3600ccمدل 2013ک م ?	1980143466	80618

ساده‌زيستي يعني رهايي از اسارت مصرف

در نگاه ديگر برخي از كارشناسان با تاكيد بر ضرورت پرهيز از هر گونه مصرف‌گرايي معتقدند كه الگو و سبك زندگي ايراني- اسلامي تفاوت بارزي با سبك زندگي مبتني بر مصرف‌گرايي دارد. به باور اين كارشناسان هر چه مصرف كمتر باشد، مردم فراغ بال بيشتري خواهند داشت.

دكتر مجيد ابهري آسيب‌شناس اجتماعي در اين مورد مي‌گويد: ساده‌زيستي به مفهوم آزادي انسان از اسارت مصرف و مصرف‌گرايي بوده و از نگاه رفتاري هر چقدر انسان به زندگي اشرافي و مصرف زدگي سوق يابد به همان اندازه از اصالت زندگي شيرين و راحت با ديدگاه انساني فاصله خواهد گرفت. در دو دهه گذشته به‌رغم شعارهاي زيبا در زمينه ساده‌زيستي، حمايت توليد داخلي، دوري از مصرف زندگي و... متاسفانه زندگي روزمره ما با مصرف و مصرف‌گرايي احاطه شد. اين آسيب‌شناس اجتماعي درباره تبليغات به تهران امروز مي‌افزايد: تبليغات گسترده شهري جهت ايجاد رقابت از ظرف و ظروف خارجي تا ساده‌زيستي است كه در دشواري اقتصادي حاضر بهترين داروي شفابخش جامعه ما در دردهاي اقتصادي است. ساده‌زيستي و بازگشت به زندگي اصيل ايراني – اسلامي تنها راه نجات جامعه از وابستگي به اقتصاد بيگانه است.

در بين بعضي اقشار مسابقه مصرف ايجاد شده است. خودروهاي چند صدميليوني در مقابل چشمان افرادي كه پول داروي فرزند خود را ندارند آيا آزار و شكنجه روحي نيست؟

ده افسانه و ده واقعیت درباره آتئیسم *

از : سام هاریس ترجمه : آرسن نظریان

نظرخواهی های متعدد نشان می دهد که واژه " آتئیسم " (لامذهبی) [1] به آنچنان داغ ننگی درایالات متحده تبدیل شده که لامذهب بودن یک مانع جدی درکاریرسیاسی افراد شده است ، به صورتی که مثلا سیاه پوست بودن ، مسلمان بودن یا هم جنس بودن ، نیست . طبق یک نظرخواهی اخیر، فقط ۳۷ درصد امریکاییان به یکنفرآتئیست واجدشرایط برای پست ریاست جمهوری رای خواهند داد .
معمولا تصورمی شود که آتئیستها آدمهایی بی مدارا، غیراخلاقی، افسرده ، فاقد ظرفیت وتوانایی درک زیبایی های طبیعت هستند وبه صورتی جزمی نسبت به دلایل وجود نیروی ماوراء الطبیعی بی اعتنا می باشند .
حتی جان لاک ، یکی از پدرسالاران جنبش روشنگری دراروپا ، معتقد بود که با لامذهبی به هیچ وجه " نباید مداراکرد " ، زیرا ، به گفته وی، " قولها ووعده ها ، سوگندها وتوافقها ، که عهود ومیثاقهای جوامع انسانی هستند ، هیچ اعتباروارزشی برای لامذهبان نمی تواند داشته باشد ." . بیش از ۳۰۰ سال ازاین فتوای لاک می گذرد . اما، درایالات متحده امروز وضع چندان تغییرنکرده است . بخش قابل توجهی ازجمعیت ایالات متحده ، یعنی ۸۷ درصد آن، می گوید که درباره وجود خدا "هیچ شکی به خود راه نمی دهد" . کمتراز ۱۰ درصد خودرا فاقد مذهب اعلام می کند وچنین به نظرمی رسد که شهرت ومقبولیت اینها کماکان روبه کاهش است .
با توجه به اینکه ما می دانیم آتئیستها معمولا جزوبا ذکاوت ترین ، روشنفکرترین وازلحاظ علمی فرهیخته ترین افراد جامعه ما هستند ، بسیارمهم است که افسانه هایی راکه مانع ازایفای نقش بزرگتر آنها درمباحث ملی مان می گردد ، بشناسیم و ماهیت آنها را روشن کنیم .

افسانه اول – آتئیستها معتقدند که زندگی معنا ومفهومی ندارد .

به عکس ، این افراد مذهبی هستند که معتقدند زندگی چیزبی ارزشی است و تصورمی کنند که با وعده سعادت بعد ازمرگ می توان نجات پیدا کرد . آتئیستها کاملا مطمئنند که زندگی چیز پرارزشی است ودرواقع با زندگی کردن واقعی وتمتع ازآن ، زندگی مفهوم ومعنا پیدا می کند .
رابطه ما باکسانی که دوستشان داریم اکنون ودراین لحظه مهم است و لزومی ندارد که نگران این باشیم که بعدا چه اتفاق می افتد . آتئیستها این ترس "بی ارزش بودن" زندگی را خود بی ارزش می شمارند .

افسانه دوم – آتئیسم تقصیربزرگترین جنایات درتاریخ بشررا به گردن دارد.

افراد مذهبی مدعی هستند که جنایات هیتلر، استالین، مائو وپل پوت پی آمد گریزناپذیرعدم اعتقاد به خدا
بوده است . معهذا ، مشکل فاشیسم وکمونیسم این نبوده که خیلی به مذهب ایراد گرفته اند ، بلکه مشکل اصلی این ایدئولوژیها آن بوده که شباهت بسیارزیادی به مذاهب داشته اند . اینگونه نظامهای فکری درتاروپود خود جزمی هستند و معمولا موجد ومولد پرستش شخصیت می باشند که ازکیش پرستش رهبران مذهبی غیرقابل تمیزاست . آشوبیتس ، گولاکها وقتلگاههای انسانی، نمونه های جزمی تبعیض سیاسی ، نژادی و ملی هستند . درتاریخ بشر هیچ موردی ازرنج ومصیبت انسانی را درهنگامی که افراد جامعه ای به تفکرمنطقی ومعقول رسیدند ، نمی توان یافت .

افسانه سوم – آتئیسم تفکری جزمی است

مسیحیان ، یهودیان ومسلمانان مدعی هستند که کتب مقدسشان آنچنان به نیازهای انسانی واقف هستند که فقط تحت هدایت ونظارت یک نیروی آسمانی همه دان وعلامه مطلق می توانسته اند نوشته شوند . آتئیست صرفا کسی است که این ادعا را موردمداق قرار داده ، کتابها راخوانده و ادعا را خنده داریافته است. این ادعا درواقع قابل به این است که که یا انسان براساس اعتقاد وایمان مذهبی هرچیزی را قبول می کند ویا اگر اعتقادات ونظرگاههای غیرقابل توجیه مذهبی رارد می کند آدمی جزمی ومتحجراست . استفن هنری رابرتس ، مورخ (۷۱- ۱۹۰۱) یکبار چنین گفت : من می گویم که ما هردو آتئیست هستیم . فرق من با شما اینست که من به یک خدا (گونه) کمترازشما اعتقاد دارم . هروقت که شما متوجه شدید که چرا کلیه خدیان دیگر رارد می کنید ، آنگاه می فهمید که به چه دلیل منهم خدای شما را مردود می شمارم .

افسانه چهارم – آتئیستها تصور می کنند که دنیا به طورتصادفی به وجودآمده است .

هیچ کس نمی داند که چرا کائنات به وجود آمد . درواقع ، هنوز به هیچ وجه فرض مسلم نیست که ما بتوانیم بدون تناقض گویی راجع به "آغاز" یا "آفرینش" جهان صحبت کنیم ، زیرا این بحثها مفهوم زمان را پیش می کشند ، درحالی که بحث ما اصلا راجع به مبداء زمان ومکان است . ازسوی دیگر، این "نظر" که آتئیستها معتقدند که همه چیز به طورتصادفی به وجود آمد نیز مرتبا به عنوان نقد نظریه تکاملی داروین پیش کشیده می شود . همانطورکه ریچارد داوکینز درکتاب بسیارجالبش : " توهَم خدا " توضیح می دهد ، این نظرمبین درک کاملا غلط تئوری تکامل است .

گرچه ما هنوزدقیقا نمی دانیم که شیمی اولیه کره زمین چگونه حیات را به وجود آورد ، اینرا می دانیم که پیچیدگی وتنوعی که درجهان ما مشاهده می شود محصول تصادف نیست . تکامل ترکیبی از جهش تصادفی و انتخاب طبیعی است . داروین ازطریق قیاس با "انتخاب مصنوعی" که توسط پرورش دهندگان دام به کارگرفته می شد ، به ایده "انتحاب طبیعی" رسید . درهردوحالت ، انتخاب تاثیر غیرتصادفی زیادی بررشد وتکامل هرنوع (موجود زنده) باقی می گذارد .

افسانه پنجم – آتئیسم هیچ ارتباطی با علم ودانش ندارد .

گرچه امکان دارد که یکنفر، هم دانشمند وعالم باشد وهم به خدا اعتقادداشته باشد – آنطورکه پاره ای ازدانشمندان ظاهرا ازعهده اش برمی آیند - ، شکی نیست که سروکارداشتن با تفکرعلمی بیشتر اعتقاد مذهبی را تضعیف می کند تا تقویت . به عنوان نمونه ، جمعیت ایالات متحده را درنظربگیرید : اغلب نظرپرسی ها نشان می دهد که حدود ۹۰ درصد مردم به خدایی طبق تصورشخصی خود اعتقاد دارند ، درحالی که ۹۳ درصد اعضای آکادمی ملی علوم اعتقادی به خدا ندارند . این امردال برآنست که علم بیش ازهرسیستم فکری دیگری با اعتقاد مذهبی تعارض دارد .

افسانه ششم – آتئیستها آدمهای متفرعنی هستند .

هنگامی که دانمشندان چیزی رانمی دانند – مثل پاسخ این سوال که چرا کائنات به وجود آمد ویا چگونه اولین مولکولهای خود زا پا به عرصه وجود گذاشتند - به سادگی به آن اذعان می کنند . درعلم تظاهربه دانستن چیزهایی که نمی دانید ، شما رادرمعرض پاسخگویی ومخمصه جدی قرارمی دهد ، درحالی که اینکار شریان حیاتی ایمان واعتقاد مذهبی است . یکی ازطنزهای عجیب درمباحثات مذهبی را دراین واقعیت می توان مشاهده کرد که افراد مذهبی ضمن تاکید مداوم برتواضع وفروتنی خود درعین حال مدعی می شوند که ازآن واقعیتهای مربوط به کیهان شناسی ، شیمی وزیست شناسی که هیچ عالم ودانشمندی هنوزبرآن آگاهی نیافته ، مطلعند . درمسایل مربوط به ماهیت کائنات وجا ومکان ما درآن ، دانشمندان نظرات خودرا ازعلم ویافته های علمی به دست می آورند . اینرا ، نه تنها نمی توان تفرعن نامید ، بلکه چیزی جز فروتنی و صداقت فکری نمی توان به شمارش آورد .

افسانه هفتم – آتئیستها با تجربه روحانی بیگانه هستند .

هیچ چیز که یکنفرآتئیست را از تجربه عشق ، وجد ، خلسه ، شوروشعف روحانی و حیرت وشگفتی بازدارد ، وجودندارد . آنچه که آتئیستها ازآن ابا دارند، اینست که برمبنای این تجربه ها ادعاهای ناموجه وغیرقابل توجیهی درباره ماهیت وطبیعت واقعیت مطرح سازند . بحثی نیست که بعضی ازمسیحیان با خواندن انجیل و دعا به عیسی مسیح زندگی خودرا درجهت مثبتی تغییرداده اند . اما این امر چه چیزی را ثابت می کند ؟ اینکه برخی ازراه وروشهای منضبط واصول رفتاری منسجم تاثیرعمیقی برفکروروح انسان می تواند داشته باشد . اما آیا تجربه های مثبت مسیحیان دال برآنست که مسیح تنها ناجی بشریت است ؟ به هیچ وجه . زیرا ، هندوها ، بودائیستها ، مسلمانان وحتی آتئیستها ، بطورمکرراثرات وحالات مشابهی راتجربه می کنند .

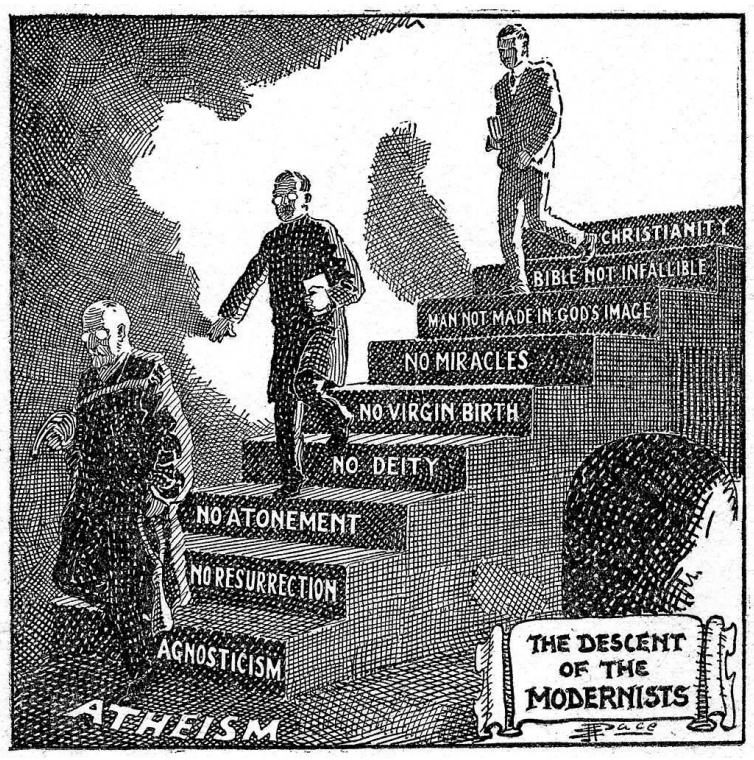

افسانه هشتم – آتئیستها معتقدند که چیزی بعد ازمرگ و ورای فهم و درک انسانی وجود ندارد .

آتئیستها حدود وثغور فهم ودرک انسانی را می شناسند وآزادانه آنرا می پذیرند ، چیزی که افراد مذهبی ازآن عاجزند . روشن است که فهم ودرک ما ازکیهان وکائنات کامل نیست . اما روشنتر ازآن اینست که نه انجیل ونه قرآن بیانگربهترین درک ما ازآن نیستند . ما نمی دانیم که درجای دیگری درکهکشانها حیات (پیشرفته) وجود دارد یا نه ، اما امکان آن هست . ودرصورتی که باشد امکان دارد که آن موجودات درک وفهمی ازقوانین طبیعت داشته باشند که ازفهم ودرک ما به مراتب پیشرفته تر باشد . آتئیستها بدون هیچ مشکلی اینگونه احتمالات را می پذیرند . آنها همچنین می توانند بپذیرند که چنانچه موجودات زیرکتر وباهوشتری درسیاره های دیگرباشند محتویات انجیل وقرآن برای آنها جذبه وگیرایی خیلی کمتری خواهد داشت تا برای زمینیان .

ازنقطه نظرآتئیستها ، مذاهب دنیا زیبایی واقعی وعظمت کائنات را به سطح بسیار نازل و ناچیزی تنزل می دهند .

افسانه نهم – آتئیستها توجهی به این واقعیت ندارند که مذهب برای جوامع انسانی بسیارسودمند است .

آنهایی که براثرات مثبت مذهب تاکید دارند ، ظاهرا هیچوقت متوجه این واقعیت نیستند که اینگونه اثرات ، حقیقت دکترین و فلسفه مذهب (هرمذهبی) را اثبات نمی کنند . به خاطرهمین است که ما اصطلاحاتی مثل "آرزوبرجوانان عیب نیست" و "خودفریبی" را ساخته ایم . بین یک توهم تسلی بخش وواقعیت ، تفاوت عمیق ومرزکاملا مشخصی وجود دارد . درهرحال ، اثرات مثبت مذهب را دراکثرموارد می توان مورد پرسش قرارداد . چنین به نظرمی رسد که مذاهب دلایل بدی رابرای رفتاروکردارخوب به مردم ارائه می کنند ، درحالی که دلایل خوب وجوددارند . ازخودتان بپرسید ، کدام یک اخلاقی تر است : کمک به فقرا به انگیزه تشویش برای رنج ومحنتشان و یا برای اینکه فکر می کنید خالق دنیا شمارابه اینکارامرکرده وچنانچه اینکاررا بکنید اجر اخروی خواهید داشت واگر نکنید عقوبت خواهید شد ؟

افسانه دهم – آتئیسم هیچ پایه واساسی برای اخلاقیات ندارد .

اگرکسی خود نمی فهمد یا نمی داند که مثلا خشونت چیزبدی است ، با خواندن انجیل یا قرآن اینرا درنخواهد یافت ، زیرا این کتابها مملو از تجلیل وتمجید سرورآمیزاز خشونت وسنگدلی ، چه ازجانب انسانها وچه ازجانب خدا ، هستند . ما اخلاقیات را ازمذاهب دریافت نمی کنیم ، بلکه خود با توسل به بصیرت درونی مان - که تا حد زیادی دروجودمان ریشه دوانده ، براثرگذشت هزاران سال تفکر و تامل درباره علل واسباب سعادت وبهروزی انسان ، پالایش یافته - تعیین می کنیم که چه چیزی خوب یا بد است . بشر درطول سالیان دراز ، پیشرفتهای اخلاقی شایان توجهی نموده و این پیشرفتها را با خواندن انجیل وقرآن به دست نیآورده است . هردو کتاب برنظام بردگی صحه می گذارند وبااینحال ، هرانسان متمدنی امروز تصدیق می کند که بردگی عملی شنیع ومحکوم کردنی است . هرپندار یا کردارنیک درکتب آسمانی - مثل قاعده طلایی[2] - را می توان با محک خرد وضابطه اخلاقی شناخت ، بدون انیکه لزومی به اعتقاد به این باشد که توسط خالق کائنات برما نازل شده است .

**** این مقاله اولین بار درروزنامه لس آنجلس تایمز، مورخ 24 دسامبر 2006 ، صفحه نظرات وتفسیرها ، منتشرشده است.***

سام هریس مولف "پایان ایمان واعتقاد : مذهب ، ترور وآیند ه منطق" ونیز "نامه به یک ملت مسیحی" می باشد .

۲۴ دسامبر ۲۰۰۶

10 myths -- and 10 truths -- about atheism
ttp://www.latimes.com

1- فاقد مذهب بودن ، بی خدایی ، عدم قبول فلسفه مذهبی . درفارسی، این کلمه معمولا " بیدینی" و"لامذهبی" ترجمه می شود . واژه های "الحاد" و"کفر" وامثالهم برای افزودن بارمنفی به کلمه و لعن و تکفیر به کاربرده می شود و لذا ترجمه های نادرست و گمراه کننده ای هستند . دراینجا ، همان کلمه آتِئیسم را که به صورت واژه ای بین المللی درآمده ، به کار می بریم .

2 – " آنچه که به خود نمی پسندی به دیگران روا مدار" – مترجم .

ترانه پاییز

نصرت رحمانی

پاییز چه زیباست
مهتاب زده تاج سر کاج
پاشویه پر از برگ خزان دیده ی زرد است
بر زیر لب هره کشیدند خدایان
یک سایه باریک
هشتی شده تاریک
رنگ از رخ مهتاب پریده
بر گونه ی ماه ابر اگر پنجه کشیده
دامان خودش نیز دریده
آرام دود باد درون رگ نودان
با شور زند نی لبک آرام
تا سرو دلاران برقصد
پر شور
پر ناز بخواند
شبگیر سردار
هر برگ که از شاخه جدا گشته به فکر است
تا
روی زمین بوسه زند بر لب برگی
هر برگ که در روی زمین است
تا باز کند ناز و دود گوشه دنجی
آنگاه بپیچند
لب را به لب هم
آنگاه بسایند
تن را به تن هم
آنگاه بمیرند
تا باز پس از مرگ
آرام نگیرند
جاوید بمانند
سر باز برون از بغل
باغچه آرند
آواز بخوانند
پاییز چه زیباست
پاییز دو چشم تو چه زیباست
سرمست لب پنجره خاموش نشستم
هرچند تو در خانه من نیستی امشب
من دیده به چشمان تو بستم
هر عکس تو از یک طرفی خیره برویم
این گوید
هیچ
آن گوید
برخیز و
بیا زود بسویم
من گویم
نیلوفر کم رنگ لبت را
با شعر بگویم با بوسه بشویم
ای کاش
ای کاش
آن عکس تو از قاب درآید
همچون صدف از آب برآید
ای کاش
جان گیری و بر نقش و گل بوته ی قالی بنشینی
آنگاه بتو پیرهن از شوق بدری
از شور
بلرزی
دیوانه همه شوق همه شور
بیگانه پریشیده همه قهر
همه نور
بر بستر من نقش شود پیکر گرمت
آنگاه زنم پرده به یکسو
گویم که
من اینجا به لب پنجره بودم
گویی که
نه ... آنجا
آرام بگیریم
از عشق بمیریم
آنگاه بپاییز
هر برگ که از شاخه ی جانم به کف
باد روان است
هر سال که از عمر من آید به سر انجام
ببینم که به پاییز دو چشم تو هر آن
برگ
هر درد
هر شور
هر شعر
از قلب من خسته جدا شد
باد هوس ات برد
آتش زد و خاکستر آن را به ریخت
من ، هیچ نگفتم
جز آنکه
سرودم
پاییز دو چشم تو چه زیباست
پاییز چه زیباست
مهتاب زده تاج سر کاج
پاشویه پر از برگ خزان دیده زرد است
آن دختر همسایه لب نرده ایوان
می خواند با ناله ی جانسوز
خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
هر برگ که از شاخه جدا گشته به فکر است
تا روی زمین بوسه زند بر لب برگی
هر برگ که در روی زمین است ، به فکر است
تا باز کند ناز و دود گوشه ی دنجی
آنگاه بپیچند ، لب را به لب هم
آنگاه بسایند تن را به تن هم
آنگاه بمیرند
تا باز پس از مرگ ، آرام نگیرند
جاوید بمانند
سر باز برون
از بغل باغچه آرند
آواز بخوانند
پاییز چه زیباست
من نیز بخوانم
پاییز دو چشم تو چه زیباست
چه زیباست

1
زمین به ناخن باران ها
تن پر آبله می خارید
به آسمان نظر افکندم
هنوز یکسره می بارید
شب از سپیده نهان می داشت
تلاش لحظه ی آخر را
ز پشت
شاخه ی مو دیدم
کبوتران مسافر را
هنوز از نم پرهاشان
حریر نرم هوا تر بود
هزار قطره به خاک افتاد
هزار چشم کبوتر بود
2
نسیم ظهر خزان ، آرام
چو بال مرغ صدا می کرد
هوا ، سرود کلاغان را
به بام شهر ، رها می کرد
به زیر ابر مسین ، خورشید
سر
از ملال ، به بالین داشت
ز نور مفرغی اش ، آفاق
لعاب ظرف سفالین داشت
چو قارچ های سفید از جوی
حباب ها همه پیدا شد
چو قارچ های س یه در کوی
هزار چتر سیه وا شد
3
غروب ، گرد بلا پاشید
به شاخه ها تب مرگ افتاد
به زیر هر قدم باران
هزار لاشه
ی برگ افتاد
افق در آن شب ابر آلود
به رنگ تفته ی آهن بود
ستاره ها همگی خاموش
دریچه ها همه روشن بود
به کوچه ها نظر افکندم
هنوز کفش کسی جز من
به خاک ، سینه نمی مالید
نسیم کولی سرگردان
کنار کالبد هر برگ
غریب و غمزده می نالید

فاجعه هشت ساله جنگ ایران و عراق فراموش شدنی نیست.

نوشته حمید احمدی

انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران (برلین)

ادامه از شماره قبل (شهریور ماه)

تضعيف و از هم پاشيدگي ساختار ارتش كلاسيك

علت سوم شروع جنگ ايران و عراق را ناشي از هم پاشيدگي ساختار ارتش ايران مي دانم كه به نوبة خود نقش مهمّي در تصميم گيري صدام حسين در حمله نظامي به ايران داشت. اما پيش از ورود به چگونگي پاشيدگي ساختار ارتش ايران، بي مناسبت نمي دانم به پيش زمينة سياسي آن در رابطه با نظرياتي كه در جريان شكل گيري انقلاب در ايران و حدود يك ماه بعد از ورود آيت الله خميني به پاريس طرح ريزي شد، اشاره اي داشته باشم.

در آخرين ماههاي قبل از انقلاب در رابطه با انتقال قدرت از سلطنت به روحانيون، مسئله «وحدت ارتش با روحانيون»و نيز يكپارچگي ارتش ايران بعد از نظام سلطنتي از مسايل محوري سياست وزارت خارجة آمريكا بود.

با شكست سياست «آشتي ملي»دولت شريف امامي و نيز ناموفق بودن دولت نظامي ارتشبد ازهاري در همان يكي دو هفتة اول، چرخش جدي در سياست وزارت خارجه آمريكا ديده مي شود. اين چرخش، كوششي بود در راستاي ايجاد وحدت ارتش با روحانيون و جانشين كردن وحدت آنان با شاه. از هفتة دوم آبان 1357، سايروس ونس وزير امور خارجه وقت آمريكا و همفكرانش به اين نتيجه رسيدند كه آمريكا مي تواند با يك حكومت جانشين شاه كنار بيايد و منافع آمريكا را در يك ايران غيركمونيست پس از عبور از اين مرحلة بحراني حفظ كند. بنابراين، وحدت ارتش با روحانيون بايد هدف اساسي اين سياست باشد. (29)

در همين مقطع زماني يعني اواسط آبان 1357 سايروس ونس از سوليوان سفير آمريكا در ايران مي خواهد بيدرنگ با نمايندگان آيت الله خميني در داخل تماس برقرار كند و در اين باره مي نويسد: «از سوليوان خواستم بيدرنگ با رهبران اپوزيسيون مخالف و مقامات نظامي و دولتي ايران تماس برقرار كند تا مقدمات انتقال از حكومت مطلقه به رژيم جديد كه نوع آن را بايد مردم تعيين كنند، فراهم سازد. براي ما فرقي نداشت كه اين رژيم جديد مشروطه يا جمهوری اسلامي باشد(30) .»

در ادامه همين خط سياسي وزارت خارجه آمريكا بود كه به آقاي ريچارد كاتم استاد دانشگاه در آن زمان و مشاور وزارت خارجه آمريكا مأموريت سفر از آمريكا به پاريس داده مي شود و او به ديدار و گفتگو با آيت الله خميني ميپردازد. در آن زمان، دربارة اين ديدار سكوت شد. همانطوری كه قبلاً اشاره شد، وقتي آيت الله خميني وارد پاريس شد تصوري از سقوط نظام سلطنتي و حمايت آمريكا از او در پيوند با ارتش نداشت وحتي نگران بود كه مبادا همواره در پاريس زمين گير شود.

از اواسط آبان 1357 و به دنبال ملاقات و گفتگو با ريچارد كاتم است كه آيت الله خميني متوجه مي شود، آمريكا موافق رفتن شاه است. از همين مقطع به بعد است كه شاهد شعارهاي تند و تيز او هستيم كه موضعي راديكالي از خود بروز داد كه «شاه بايد برود .»در حاليكه در فاصله زماني 15 مهر تا 15 آبان 1357 كه در پاريس بوده، نگران زمين گير شدنش در پاريس بود. خيلي ها كه از مذاكرات وسياست هاي پشت پرده آن روزها آگاهي ندارند، به نادرست آن را به حساب تيزبيني سياسي و قاطعيت آيت الله خميني مي گذارند. در حالي كه، پيدايش آن موضع تند و تيز او را بايد در رابطه با رؤيت چراغ سبز آن روز دولت آمريكا نگاه كرد. البته ضمن توجه به اين هماهنگي ها و توافقهای سياسی پشت صحنه در آخرين ماههاي قبل از انقلاب در رابطه با انتقال قدرت سياسي، نبايد دچار توهم «تئوري توطئه»شد كه گويا انقلاب ايران كار نيروهاي خارجي بوده است. به نظر نگارندة اين سطور، زمينة اساسي پيدايش وضعيت خودجوش و عصيان انقلابي در ايران را بايد در رابطه با ويژگي ساختار سياسي - اجتماعي و اقتصادي نظام پيشين و خاصه سياست خودكامگی محمدرضا شاه ديد كه زمينة ظهور پديده اي واپسگرا به نام «خمينيسم»را در ايران فراهم ساخت.

در رابطه با پيدايش انقلاب بهمن 1357 در ايران، در طول 26 سال گذشته همواره دو ديدگاه بيش از همه مطرح است: ديدگاهي كه نقش قدرتهاي خارجي و خط سياسي آنان را - تا مرز توهم تئوري توطئه - عامل اصلي تغيير نظام در ايران مي داند. البته در اين برداشت در رابطه با مقطع معيني از جنبش عمومي، هسته اي از واقعيت وجود دارد و آن اين كه، حدود سه ماه قبل از انقلاب كه ديگر اميدي به حفظ نظام سلطنتي نداشتند، برخي قدرتهاي خارجي و خاصه آمريكا و انگليس نقش مهمی را در روند انتقال قدرت از سلطنت به روحانيون به رهبري آيت الله خميني ايفا كردند.

ديدگاه ديگر، به عامل فرهنگي پايدار يعني به نقش باورهاي مذهبي مردم كه موجب كشيده شدن آنان به جريان انقلاب و منجر به سرنگوني نظام سلطنتي شده، پر بهاء مي دهد. در اين برداشت هم هسته اي از واقعيت وجود دارد و جاي انكار نيست كه باورهاي مذهبي لايه هايی از جامعه - به دليل خلاء حاصل از سركوب همة سازمانها و نيروهاي سياسي سكولار در جامعه از يكسو و فراهم بودن زمينة نسبي مساعد براي فعاليت روحانيون سياسي در ميان اقشار زحمتكش و سخن گفتن آنان به زبان توده ها از سوي ديگر - دستاويزی برای مبارزه سياسی با شاه شد و اين نيز سهم و نقش معيني در پيدايش «خمينيسم»در انقلاب ايران ايفاء كرده است.

در هر حال، ريچارد كاتم پس از ملاقات با آيت الله خميني در پاريس در يك مصاحبه مطبوعاتي در روز 20آبان 1357 در پاريس شركت كرد و بدون آن كه دربارة ملاقاتش با آيت الله خميني اشاره اي داشته باشد، درباة سياست آيندة آيت الله خميني و سياست آمريكا كه در واقع ماحصل گفتگوي وي از طرف وزارت خارجه آمريكا با آيت الله خميني و توافقها بود، چنين گفت:

«اگر چنين وانمود مي كنند كه حضرت آيت الله خميني ساير اديان را تحمل نمي كند، قضيه درست عكس اين است. نظر ايشان بر آن است كه اسلام از نظر اجتماعي بايد فعال باشد و مردم بايد آزادي داشته باشند تا بتوانند شخصيت خود را شكوفا سازند. آيت الله خميني به اصول اخلاقي مي انديشند و يك استراتژ نيستند و به جزييات سياسي علاقه اي ندارند و مايل نيستند در امور روزمره سياسي مداخله نمايند. آيت الله خميني به عدالت اجتماعي تأكيد فراوان دارند و نيز با ادامة فروش نفت به آمريكا موافقند، اما با تخصيص يك سوم درآمد نفت به خريد اسلحه موافق نيستند. دولت آمريكا بايد از مصالحه اي پشتيباني كند كه پيروان آيت الله خميني با رهبران جبهه ملي براي كسب قدرت به عمل می آورند.» (31)

در هر حال، ریچارد کاتم بعد از دیدار با آیت الله خمیني در پاریس براي منتقل کردن خط سیاسي وزارت خارجة آمریکا و اجراي برخي هماهنگي ها و دیدارهایی که در پاریس داشت، به تهران آمد تا خط سیاسي جدید دولت آمریکا را براي گروهی از دست اندرکاران اپوزیسیون داخل ایران هم مانند مهندس بازرگان و یارانش و رهبران جبهه ملی که در آن زمان تحت عنوان دفاع از حقوق بشر فعالیت می کردند، روشن نماید. دربارة جریان سفر او به ایران و گفتگوهایي که در این دیدارها در تهران مطرح شده، آقاي عباس امیرانتظام که بعد از انقلاب معاون نخست وزیر دولت موقت بود، چنین روایت کرده است:

«آقاي کاتم پس از رفتن به پاریس و احتمالاً ملاقات با حضرت آیت الله خمیني به تهران آمد و من از طرف سازمان دفاع از حقوق بشر مطلع شدم که آقاي ریچارد کاتم به ایران آمده و با اعضاء سازمان دفاع از حقوق بشر جلسه خواهد داشت. مرا هم براي این جلسه دعوت کردند. افرادي که در این جلسه حضور داشتند، عبارت بودند از: آقاي دکتر میناچي، آقاي دکتر علي اصغر حاج سید جوادي، آقاي مهندس بنافتي، آقاي ریچارد کاتم، آقاي استمپل و شخص من. موضوع مذاکره عدم حمایت دولت آمریکا از شاه و دولت وقت ایران [دولت ازهاري] بود. پس از ختم جلسه، آقاي کاتم، آقاي استمپل [دومین مقام سیاسي سفارت آمریکا در ایران] را به من معرفي کرد.» (32)

در رابطه با سفر ریچارد کاتم به ایران و هماهنگی های او بین سفارت آمریکا در تهران با اپوزیسیون داخل که روایت آن در بالا آمده است، توافق هایی هم با نمایندگان آیت الله خمینی در داخل انجام گردید. مهمترین توافق همانا یکپارچگی ارتش در حکومت بعدی بود. در این رابطه توافق هایی بین نمایندگان آیت الله خمینی در داخل کشور یعنی آقای مهندس بازرگان و آیت الله موسوی اردبیلی با سولیوان سفیر آمریکا در ایران در منزل آقای فریدون سحابی بعمل آمد. (33)

ریچارد کاتم کیست؟

ریچارد کاتم در دوران نهضت ملي شدن نفت با بورس فولبرایت در ایران تحصیل مي کرده است. در سالهاي 1332-1337 به عنوان کارمند ارشد سفارت آمریکا در ایران،اشتغال داشت. در سالهاي بعد به عنوان یکي از ایران شناسان معروف آمریکا در دانشگاه پیتسبورگ (پنسیلوانیا) تدریس مي کرده است. (34)

اسناد بایگاني دولتي بریتانیا دربارة فعالیتهاي ریچارد کاتم در ایران در دوران نهضت ملي شدن نفت چنین نشان مي دهد: او در تضعیف دولت مصدق دست به کار تبلیغاتي پنهان مي زده و با بخش سازمان «سیا»در ایران فعالیت داشته و بخشي از فعالیت او مربوط مي شد به رابطة بین سفارت آمریکا و انگلیس در تهران. او از جمله مقاله هایی در تخریب شخصیت دکتر حسین فاطمي وزیر امور خارجه دولت مصدق تهیه مي کرده و به زبان فارسي در نشریه های «صبا»و «جوشن»تحت عناوین بهایي بودن و همجنسگرا بودن دکتر حسین فاطمي براي مشوش کردن افکار عمومی سنتی به چاپ مي رسانده است. اسناد بایگاني دولتي بریتانیا به شماره هاي زیر دربارة ریچارد کاتم:

F.O.248/Persia 1952/1517

F.O. 371/Persia 1951/104569

F.O. 371/Persia 1953/104567

F.O. 371/Persia 1953/104566

شایان ذکر است، این اسناد به همّت دوست عزیزم پروفسور پرواند آبراهامیان تاریخنگار نامدار ایراني و استاد تاریخ دانشگاه نیویورك شناسایي و از بایگاني یاد شده استخراج شده است. وي از سر لطف این پیشینة مستند را در اختیار نگارنده این سطور قرار داده.

شکست نظریه سایروس ونس

این دیدارها و توافقهاي داخل و خارج کشور در روند انتقال قدرت از سلطنت به روحانیون در راستای نظریة سایروس ونس و همفکران او در دولت کارتر بوده است.

آیت الله خمیني هم در آن دوران در پاریس براي رسیدن به قدرت سیاسي و در راستاي آن توافقها، آن گونه وانمود مي کرد که او و روحانیون در امور دولتي دخالت نخواهند کرد و نیز هیچ مسئولیت دولتي را نخواهند پذیرفت. از جمله در آن ایام مي گفت: «من در آینده، همین نقشي که الآن دارم خواهم داشت. نقش هدایت و راهنمایي، و در صورتي که مصلحتي در کار باشد، اعلام مي کنم ... لکن من در خود دولت نقشي ندارم (35).

و یا مي گفت: «من و سایر روحانیون پستي را اشغال نمي کنیم. وظیفه روحانیون ارشاد دولتهاست**(36)** .»

ناگفته نماند، برخی یاران مکلاّی آیت الله خمینی هم در آن زمان، گویا حرفهای او را باور کرده بودند و یا میل داشتند باور کنند و احتمالا در عمل این باور خود را دربارة آیت الله خمینی به وزارت خارجه آمریکا هم منتقل کرده اند تا آنجا که سولیوان آیت الله خمینی را «گاندی»ایران می پنداشت.

نظریة سایروس ونس در روند انتقال قدرت از سلطنت به روحانیون و خاصه پس از خروج محمد رضا شاه از ایران، نقش معیني در ایجاد تفرقه و سردرگمی بین فرماندهان بالای ارتش داشت تا اینکه سرانجام به صدور بیانیة بیطرفي ارتش انجامید. هفتة اول بعد از انقلاب، نظریة سایروس ونس دربارة حفظ یکپارچگي ارتش با شکست مواجه شد.

آیت الله خمیني با دادن حکم شرعي به صادق خلخالي به عنوان حاکم شرع و اعدام گروهي از سران ارتش بدون محاکمة آنان، نقطة آغازي بود در روند ایجاد وحشت در ارتش و زمینه اي در روند از هم پاشیدگي بعدی ساختار ارتش.

آیت الله خمیني در آخرین ماههاي قبل از انقلاب اظهار مي داشت که در دولت نقشي نخواهد داشت و ظاهراً بر اساس سیاست «تقیه»، نیّت واقعی خود را پنهان و متناسب با شرایط برای نیل به قدرت سیاسی، خود را آنگونه می نمایاند که با خواست یاران آن روزش همسو باشد. او در خط فکری خودش بسیار «زیرکانه»عمل می کرد. بعنوان نمونه، آقای مهندس بازرگان را آگاهانه با دادن «حکم شرعی»به نخست وزیری برگزید. در واقع حکم شرعی به معناي آن بود که حرف آخر را در همة امور آیت الله خمیني یعني صادر کننده حکم شرعي مي زند و عملاً نیز چنین شد. درست است که آقاي بازرگان مخالف آن اعدامهاي بدون محاکمه بود ولي در عمل در هیچ زمینه اي نمیتوانست در مقابل تصمیمات آیت الله خمیني بایستد و نقطه نظراتش را پیش ببرد.

در هر حال، در همان ماههاي نخست بعد از انقلاب اعدام افرادی حتي با درجه های پایین نظامي چون گروهبان ارتش و یا پاسبان، زمينة رواني برای ایجاد فضای رعب و وحشت در ارتش را فراهم آورد. در هر واحد نظامي حتي در سطح يك گردان مستقل، يك آخوند به نام نماينده امام دفتري دایر نمود و حضور پيدا كرد و بعد از مدت كوتاهي تحت نام «مديريت سياسي - عقيدتي»كه يك آخوند در رأس آن بود، جنبه سازماني - از ستاد كل ارتش تا رده هاي پاييني واحدهای نیروهای سه گانه ارتش - پيدا كرد. اين شيوه تا حدودی الگوبرداری از تشكيلات «كميساريای نظامی»كميته مركزی حزب كمونيست شوروی بود كه بعد از انقلاب اكتبر در دوران شكل دهی ارتش سرخ ايجاد شده بود. تشكيلات مديريت عقيدتی - سياسی را حزب جمهوری اسلامی سازماندهی كرد.

با ايجاد رعب و وحشت در ارتش در همان ماههاي اول بعد از انقلاب، چنانچه فرمانده يك واحد نظامي مأموريت يا دستور اجراي كاري را در سلسله مراتب نظامي صادر مي كرد، پرسنل نظامي دريافت كننده آن امريه،اجراي آن را منوط مي كرد به دريافت امريه كتبي از آخوندي كه به عنوان نماينده امام در آن واحد نظامي بود. استدلال پرسنل نظامی اين بود كه چه تضميني وجود دارد كه در صورت اجراي دستور فرمانده نظامي واحد مربوطه با مخاطراتی احتمالی مواجه نشوند. در واقع، بدين ترتيب سلسله مراتب ارتش را در آن ايام، عملاً در هم شكستند. اگر چه ظاهراً آيت الله خميني خود را در آن ايام پشتيبان ارتش معرفی مي كرد ولي اين موضع گيری او هم در چارچوب سياست «تقيه»بوده است، زيرا از همان هفتة اول بعد از انقلاب، دستور تشكيل سپاه پاسداران را صادر كرد تا اين سپاه روزی بتواند به مثابه بازوی مسلح، مجری اهداف اسلام سياسی او باشد. در واقع، شكستن اقتدار فرماندهان در هر واحد نظامي، سياست حساب شده آيت الله خميني و روحانيون در قدرت بود. فرماندهان حتي در بالاترين رده نظامي در صورت مخالفت با مداخله آشكار و نظريات روحانيون در مسايل تخصصي و پرسنلي نظامي، يكي پس از ديگري كنار زده مي شدند و يا شخصاً ناگزير به استعفا مي گرديدند. در طول 14-15 ماه بعد از انقلاب و تا مقطع حملة ارتش عراق به ايران، به طور متوسط در فاصلة هر 4-5 ماه يك فرمانده در مقام رئيس ستاد كل ارتش و يا فرمانده يكی از نيروهای سه گانه به اشكال مختلف تعويض شدند يا ناگزير كناره گيري كردند. بعد از ترور سرلشگر قرهني، در طول مدت 17 ماه رؤسای ستاد كل ارتش يكي پس از ديگري استعفا دادند. اين فرماندهان ستاد كل به ترتيب عبارت بودند از: سرلشگر فربد، سرلشگر شادمهر، سرتيپ شاد و بالاخره سرتيپ فلاحي كه پنجمين رئيس ستاد كل ارتش به هنگام شروع جنگ بود.

در نيروي هوايي، در طول 14-15 ماه بعد از انقلاب، تعويض بالاترين رده در جايگاه فرماندهي آن نيرو بدين ترتيب بود: سپهبد مهديون، سرتيپ ايمانيان، سرهنگ معين پور، سرلشگر باقري، و بالاخره سرهنگ فكوري پنجمين فرمانده نيروي هوايي به هنگام شروع جنگ.

در نيروي دريايي نيز اين تغييرات در طول يك سال و نيم بدين ترتيب بوده است: دريادار دكتر مدني،دريادار علوي،دريادار طباطبايي و بالاخره ناخدا دكتر مهندس بهرام افضلي چهارمين فرمانده نيروي دريايي به هنگام شروع جنگ.

گفتني است، از ميان فرماندهان نيروي هوايي در آن دوره زماني، يك نفر اعدام (سپهبد مهديون) و سرلشگر باقري نيز چندين سال زنداني شد. در نيروي دريايي، دريادار دكتر مدني ناگزير راه خروج از ايران را پيش گرفت و به مهاجرت آمد و دريادار علوي چندين سال را در زندان گذرانيد. وقتي نگاهي به سرنوشت آن دوره از بالاترين ردة فرماندهان ارتش بياندازيم، با اين وضعيت برخورد مي كنيم كه از 13 تن بالاترين رده فرماندهان نيروهای مسلح ارتش ايران، 8 نفر به اشكالي چون اعدام، زندان، تبعيد و دو نفر نيز در سانحه هوايي البته در دوران دفاع ميهنی جان باختند.

در طول يك سال و نيم بعد از انقلاب تا مقطع شروع جنگ، وضعيت در رده هاي پايين تر نيروهاي مسلح ارتش نيز به همين منوال بود و حدود 30 تا 35 درصد از افسران نيروي هوايي (عمدتاً افسران ارشد) به اشكالي چون پاكسازي، بازخريد، استعفا و بازنشستگي از نيروي هوايي خارج شدند. اين آمار در مورد افسران(عمدتا) ارشد در نيروي دريايي بين 25 تا 30 درصد بوده است. (اين آمارها از مطالعه ميداني من در رابطه با تاريخ شفاهي ايران بدست آمده است و البته جاي دقت بيشتري دارد، زيرا تاكنون آماری دقيق ارائه نشده است).

وضعيت ريزش هاي پرسنلي در نيروي زميني به مراتب بيش از آن دو نيرو بوده است. سرتيپ ظهيرنژاد فرمانده وقت نيروي زميني، يك بار آمار چهارده هزار نفر از نظاميان كه از صف نيروي زميني بيرون رفته اند را ذكر كرده است.

ظرفيت پرسنلي نيروهاي مسلح ارتش ايران در مقطع شهريور 1320 و به هنگام اشغال ايران توسط نيروهاي متفقين بالغ بر 170 هزار پرسنل بوده است. (37). اين ظرفيت در هنگام حملة ارتش عراق به ايران بالغ بر 180 هزار نفر می شده،در حاليكه قبل از انقلاب، ظرفيت پرسنلي نيروهاي مسلح ارتش ايران بالغ بر 470 هزار نفر بوده است.

وضعيت آمادگي واحدهاي نيروي زميني ارتش ايران بجز ارتش در غرب كشور، در ساير نقاط مختلف كشور به گونه اي بود كه بعد از 42 روز از شروع جنگ توانستند خود را بتدريج براي دفاع در مقابل ارتش عراق به جبهه جنوب ايران برسانند! در اين فاصله زماني، تنها واحد از نيروهاي نظامی كه در خرمشهر در مقابل دو لشگر عراق مقاومت كردند، مجموع ظرفيتشان كمتر از يك تيپ يعني يك ششم ظرفيت واحدهاي نظامي ارتش عراق در حمله به خرمشهر بود (شامل تكاوران نيروي دريايي، يك گردان پياده، هنگ ژاندارمري و گروهي از دانشجويان دانشكده افسري) و اكثريت اين پرسنل نظامي ارتش ايران در جريان مقاومت 34 روزه در دفاع از خرمشهر در برابر حمله ارتش عراق جان باختند.

وضع لشكر زرهي خوزستان -كه مجهزترين لشگر زرهي ارتش ايران قبل از انقلاب بود و دفاع در برابر حمله احتمالي ارتش عراق به ايران جزو مسئوليت هاي سازماني آن لشگر مجهز محسوب می شد- به هنگام حملة ارتش عراق به ايران بگونه ای بود كه از 385 تانك سازماني اين لشگر، فقط 38 تانك آماده عمليات بودند. بخشی از فرماندهان آن لشگر تا ردة فرماندهان گردان و گروهان در زندان رژيم جمهوري اسلامي بودند. فرمانده لشگر 92 زرهي به نام سرهنگ فرزانه، حدود يك ماه قبل از حملة ارتش عراق به ايران توسط شيخ صادق خلخالي حاكم شرع در اهواز اعدام شده بود. (38)

*****

در سطور آغازین این نوشتار، این پرسش را طرح کردم که آیا جنگ ایران و عراق اجتناب پذیر بود؟

با بررسي مسایلی که بعنوان علل شروع جنگ در پیوند با هم به اختصار از نظر گذشت، آنها را زمینه ساز شروع جنگ ایران و عراق مي دانم و به باور من این جنگ اجتناب پذیر بوده است ولی متأسفانه این چنین نشد و به فاجعه ای منجر گردید.

بخش دوم

دفاع مقدس هشت «آیا به کار بردن اصطلاح تحریف تاریخ جنگ نیست؟»ساله

پس از آتش بس جنگ ایران و عراق و پذیرش قطعنامه 598 که حدود 17 سال از آن تاریخ می گذرد، رژیم جمهوری اسلامی به تدریج توانست اصطلاح نادرستی را تحت نام «دفاع مقدس هشت ساله»در ادبیات سیاسی - نظامی در جامعه ایران جا بیاندازد.

دیده شده است که این اصطلاح به صورت یک غلط رایج حتی از سوی برخی کسان که موضع مخالف با سیاستهای جنگ طلبانه رژیم جمهوری اسلامی ایران پس از آزادی خرمشهر دارند، ناخودآگاه بکار برده می شود.

به عنوان مثال، از زبان شخصیت مبارز و منتقد جدی جمهوری اسلامی چون آقای اکبر گنجی نیز چنین می خوانیم: «آیا هیچ انتقادی به مدیریت دفاع هشت ساله وارد نیست؟ مگر نه آن است که آدمیان عاقل و فرهنگ ها و تمدن های پایدار دائماً گذشته خود را بازخوانی و نقد می کنند؟ ... روشنفکران و مردم آلمان از فردای پایان جنگ دوم جهانی مسئله جنگ را به گفتگو و بحث گذاشتند.» (39)

آقای اکبر گنجی از انگشت شمار اصلاح طلبان و منتقدان داخل ایران بوده است که با جسارت کم نظیری انتقادات درستی را که بازی با مرگ بود، از جمله در رابطه با جنگ بیان کرده و در عین حال، ناخودآگاه اصطلاح نادرست «دفاع هشت ساله»را نیز به کار برده است. در حالیکه بنظر نگارنده این سطور همواره می باید دوره هشت ساله جنگ ایران و عراق را به دو دوره یعنی 2 بعلاوه 6 تقسیم کرد و ماهیت آنها را از هم تفکیک نمود. دوره اول جنگ یعنی از مقطع حمله نظامی رژیم عراق به خاک ایران تا آزادسازی خرمشهر (قدری کمتر از دو سال) برای مردم ایران جنبه تدافعی داشت در این دوره فرماندهی عملیات جنگ با فرماندهان ارتش کلاسیک ایران بود و در واقع، این دوسال جنگ، به معنای دفاع میهنی بوده است. در صورتیکه، دوره دوّم جنگ یعنی از مقطع آزادسازی خرمشهر در تاریخ 3 خرداد 1361 تا اوایل سال 1367 که حدود 6 سال به طول انجامید و مسئولیت فرماندهی عملیات جنگ با علی اکبر هاشمی رفسنجانی و شورای فرماندهان سپاه پاسداران بوده، ماهیت این جنگ جنبهٔ تهاجمی داشت، عیناً همانند عملکرد صدام حسین در شروع جنگ و حمله به ایران. در آن دوره 6 ساله، رژیم جمهوری اسلامی با شعار «جنگ جنگ تا پیروزی»یا «جنگ تا رفع فتنه در عالم»در راستای سیاست صدور انقلاب اسلامی و با اتخاذ سیاست جنگطلبانه خواستار سرنگونی صدام حسین و ایجاد یک حکومت اسلامی در عراق بوده است. رژیم جمهوری اسلامی در این دوره با سیاست جنگ طلبانه خود تا عمق یک صد کیلومتر در خاک عراق پیش رفت. علی اکبر هاشمی رفسنجانی جانشین فرمانده کل قوا و فرمانده عملیات جنگ در این دوره چنین اذعان می کند: «نیروهای عملیاتی که من فرمانده بودم، طرح عملیات می دادند ... بیش از یک صد کیلومتر در خاک عراق پیش رفته بودیم. به کرکوک نزدیک می شدیم و امکان حمله به کرکوک از کردستان برای ما به وجود آمده بود. حتی طراحی آزادی اسرای خودمان را در موصل داشتیم یعنی تا این مقدار در خاک عراق حضور جدی داشتیم. در عملیات کربلای 5 ما به پشت بصره رسیدیم.» (40)

در این بخش می کوشم، گوشه هایی از مسایل جنگ در این دو دوره را مورد بررسی قرار دهم تا مضمون اصطلاح تحریف گر «دفاع مقدس هشت ساله»بیشتر روشن گردد.

حمله ارتش عراق به خاک ایران

نیروی هوایی عراق در بعد از ظهر روز 31شهریور 1359 - به تقلید از تاکتیک برق آسای ارتش اسرائیل در جنگ با اعراب در سال 1967 - به پایگاه های نیروی هوایی ایران حمله کرد، با این تصور که با این عملیات غافلگیرانه نیروی هوایی ایران را فلج خواهد کرد. حملات هوایی باصطلاح برق آسای عراقی ها به این صورت بود:

ساعت یک و چهل و پنج دقیقهٔ بعد از ظهر توسط 6 میگ به فرودگاه اهواز، ساعت دو و دوازده دقیقه بعد از ظهر با سه میگ به فرودگاه مهرآباد تهران، ساعت دو و چهل پنج دقیقه به فرودگاه همدان، با سه میگ به فرودگاه سنندج، با هشت میگ به فرودگاه تبریز و نیز با حمله چند میگ به اسلام آباد و کرمانشاه.

به علت اشتباه در کاربرد سلاح و انتخاب نوع مهمات، خسارت وارده حملات نیروی هوایی عراق به نیروی هوایی ایران بسیار جزئی بود. یکی از دلایلی که ارتش عراق بعد از ظهر را برای حمله به پایگاههای نیروی هوایی ایران انتخاب کرد به علت عدم آگاهی آنها از واکنش سریع نیروی هوایی ایران در عملیات شبانه بود، در حالیکه نیروی هوایی ایران از معدود نیروهای هوایی دنیا بود که عملیات شبانه را انجام می داد. خلبانان نیروی هوایی ایرانبه فاصله دو ساعت پس از بمباران عراقی ها، توانستند در ساعت 4 بعد از ظهر روز 31 شهریور 1359 با هواپیماهای اف - 4 به پایگاههای الرشید در جنوب بغداد و شعیبه در داخل خاک عراق و نزدیک مرز آن کشور حمله کنند و خسارات عمده به این دو پایگاه وارد آورند. فردای آن روز یعنی در روز یکم مهرماه 1359، خلبانان نیروی هوایی ایران پس از خواندن دسته جمعی «سرود ای ایران ... »در باشگاه افسران نیروی هوایی تهران با 140 فروند هواپیماهای بمب افکن به پرواز درآمدند و به پایگاههای هوایی و مراکز ارتباط و رادار نیروی هوایی عراق حمله نمودند. همزمان در آسمان نیز درگیریهایی بین هواپیماهای دفاع هوایی ایران و هواپیماهای عراقی به وقوع پیوست و تعدادی از میگ های عراقی سرنگون شدند. عملیات روز یکم مهرماه که 200 پرواز در یک روز توسط خلبانان نیروی هوایی ایران انجام گردید، عملاً توان و برتری قدرت هوایی ایران را نشان داد. (41)

حجت الاسلام علی خامنه ای رئیس کمیسیون دفاع مجلس وقت در ساعت نه و چهل و پنج دقیقه روز اوّل مهر ماه 1359 در جلسه علنی در مجلس شورای اسلامی اعلام کرد: 140 فروند هواپیمای ایرانی برای حمله به عراق اعزام شدند و تقریباً همه به سلامت برگشتند. نیروی هوایی ارتش صبح امروز حدود 15 مرکز مهم نظامی را در عراق مورد هدف قرار داده است که از جمله آن جنوب بغداد بوده است.

در روز پنجشنبه و جمعه 3 و 4 مهر 1359، 59 فروند بمب افکن نیروی نیروی هوایی ایران مواضع مهم نظامی و برخی تأسیسات نفتی عراق را منهدم کردند. در همین دو روز، 41 فروند از میگ های عراقی توسط پدافند هوایی ایران سرنگون شدند.

نیروی هوایی عراق به خاطر نگرانی از نابودی بیشتر هواپیماهایش در زمین، ناگزیر شد تعداد زیادی از هواپیماهای خود را به فرودگاه «الولید»نزدیک اردن منتقل کند تا از برد هواپیماهای شکاری نیروی هوایی ایران در امان باشند. هواپیماهای شناسایی نیروی هوایی ایران، این عملیات را تعقیب نمودند و خلبانان ایرانی توانستند با انجام عملیات سوخت گیری در هوا خود را به پایگاه «الولید»برسانند و در آنجا تعداد زیادی از هواپیماهای عراقی را در زمین منهدم نمایند. (42) این حمله هوایی نیروی هوایی ایران از نظر سیاسی - روانی دارای ارزش ویژه ای بود.

سفیر الجزایر در تهران در روز 4 مهرم 1359 یعنی پنج روز پس از حمله ارتش عراق به ایران، در دیدار با رئیس جمهور وقت ایران درباره نقش نیروی هوایی ایران اظهار داشت: « نیروی هوایی شما ضربات جانانه ای وارد کرده است و همه فهمیدند که این نقشه موشه دایان [منظور تاکتیک عملیات برق آسای موشه دایان وزیر دفاع وقت اسرائیل در جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در سال 1967 که صدام حسین در حمله برق آسا به ایران از تاکتیک او تقلید کرده بود] این بار نگرفت»(43).

در ایامی که نیروی زمینی عراق به پیشروی خود در خاک ایران ادامه می داد و در فاصله دو ماه از شروع جنگ متجاوز از چهار ده هزار کیلومتر مربع خاک ایران را تصرف کرده بود (شهرهای مرزی خرمشهر، سوسنگرد، بستان، مهران، دهلران، قصر شیرین، هویزه، نفت شاه، سومار، موسیان اشغال شده و شهرهای آبادان، اهواز، اندیمشک، دزفول، شوشتر و گیلان غرب آماج توپخانه قرار داشتند) نیروی هوایی ایران با برتری خود در آسمان، با پرواز در ارتفاع کم روی واحدهای تانک دشمن در واقع نقش توپخانه را ایفاء می کرد و توانست مانع سرعت پیشروی نیروی زمینی عراق که تا فاصله 10 کیلومتری اندیمشک و 20 کیلومتری اهواز رسیده بودند، بشود.

در این ایام، واحدهای مختلف نیروی زمینی ایران به دلیل از هم پاشیدگی یا تأخیر توانستند خود را به جبهه جنوب برسانند. در هشتم و نهم آبان 1359، ارتش عراق با دو لشگر خود حمله گسترده ای را برای تصرف پل نادری بر روی رودخانه کرخه انجام داد، مقاومت یگانهایی از لشگر 21 حمزه (لشگر سابق گارد) و یک گردان تانک از لشگر 77 خراسان مانع از تصرف پل نادری شدند. در صورت تصرف پل نادری توسط عراق، این امر منجر به قطع جاده مهم اندیمشک - اهواز می شد و چنانچه عراقی ها خود را به ارتفاعات شمال منطقه می رساندند، کلیه ارتباطات جنوب قطع میشد و این مقدمه ای بود برای سقوط آبادان و اهواز. مقاومت سرسختانه گردان 44 پیاده نیروی زمینی ارتش در پنج کیلومتری آبادان در این مقطع نقش مهمی داشت.

همزمان با متوقف شدن پیشروي نیروي زمیني عراق و شکست نیروي دریایي عراق در 7 آذر 1359 توسط نیروي دریایي ایران که منجر به بسته شدن راه آبي عراق به خلیج فارس شد، نیروي زمیني ارتش ایران با پشتیباني نیروي هوایي و هلیکوپترهای هوانیروز (هواپیمایی نیروی زمینی ایران) موفق به بازسازي، پیش بیني هاي عملیاتي و طرح ریزي هاي لازم شد. بدین ترتیب، یگانهاي پیاده و زرهي از یگانهاي لشگر 77 خراسان، لشگر 21 حمزه مرکز، لشگر 16 قزوین، گروه رزمي زرهي شیراز و تیپ خرم آباد و همدان و ... به طور گسترده براي بیرون راندن دشمن متجاوز، در جبهه جنوب مستقر شدند.

در میان واحدهاي نیروي زمیني ارتش ایران در هفته اول حمله عراق به ایران، تنها ارتش ایران در جبهه غرب کشور به فرماندهي سرهنگ هوشنگ عطاریان بود که با اتخاذ و تاکتیك عملیاتي ضد حمله در روز هشتم از شروع جنگ توانست ارتش عراق را از خاك ایران بیرون نمایند،در گزارش جنگي جمهوري اسلامي در آن ایام آمده است: «بعد از ظهر امروز سرهنگ عطاریان قصر شیرین را باز پس ستاند و در جبهه غرب کشور 80 تانك دشمن را نابود کردند و نیروهاي ما رادیو و تلویزیون را باز پس گرفتند.» (44)

ناگفته نماند، دو سال بعد، سرهنگ عطاریان نظامی برجستة جبهه جنگ با عراق، به خاطر دگراندیشی سیاسی به اتهام واهي عامل نفوذي در جبهه جنگ تیرباران شد.

سرنوشت این دوره جنگ، عملاً توهم صدام حسین که در ماه اول جنگ مي پنداشت، مي تواند حداقل خوزستان را از ایران جدا نماید نقش بر آب کرد. او در آن مقطع زمانی صریحاً به مسئلة تجزیه ایران نیز تاکید کرده بود و میگفت: «ما هرگز آرزومند نبودیم که ایران را تجزیه شده ببینیم. از این پس، دیگر چنین تمایلي نداریم زیرا کشوري که نسبت به ملت عرب و عراق خصومت مي ورزد باید رو به زوال بگذارد و تجزیه شود. این استراتژي ماست.» (45)

اینک به طور اجمال اشاره اي به نقش نیروي دریایي ایران به فرماندهي ناخدا بهرام افضلي مي کنم که این نیرو نقش تعیین کننده و تاریخي در حفظ خوزستان و سرنوشت این دورة جنگ ایفاء کرده است.

پس از حمله عراق به ایران، استراتژي نیروي دریایي ایران این بود که عراق را دراستفاده از راه آبي درخلیج فارس محروم کند. این استراتژي در روز 7 آذر 1359 که بعداً این روز به عنوان روز نیروي دریایي ایران نامگذاري شد – و کماکان این نامگذاری پابرجاست - با عملیات دریایي معروف به «عملیات مروارید»به نتیجه نشست.

در آن زمان، بارگیري و تخلیه کالا براي عراق از طریق بندر الم القصر که خارج از اروند رود است، انجام مي گرفت. صدور نفت عراق از طریق دو سکوي عظیم نفتي به نامهاي «البکر»و «الامیه»واقع در مصب اروندرود عملی می شد. در عملیات پیروزمند «مروارید»این سکوهاي نفتي منهدم شدند و عملاً صدور نفت عراق از طریق دریا قطع گردید. بدین ترتیب، رفت و آمد کشتیهاي نفت کش و تجاري براي کشور عراق که از این طریق انجام می گرفت و برای عراق در زمان جنگ نقش اساسي و تعیین کننده داشت، ناممکن شد. از آن سو، 90 درصد از صادرات و واردات ایران که از طریق دریا بود با پیروزی نیروي دریایي ایران و سیادت دریایی ایران در خلیج فارس، تضمین شد. (46)

در این عملیات تاریخي نیروی دریایي ایران، 4 فروند ناوچه موشك انداز عراقي کلاس «اوزا»و 7 فروند شناور دیگر عراقي به قعر دریا فرستاده شد و نیروي دریایي عراق عملاً فلج و تا پایان جنگ قادر به ایفاء نقشي نبوده است.

هاشمي رفسنجاني بیست سال پس از جنگ درباره آن روزها و نقش نیروي هوایي و نیروی دریایي ارتش ایران اذعان می کند که : «نیروي هوایي بسیار خوب عمل کرد و پشت جبهه عراق را فلج کرد. کمي گذشتیم و بعد نیروي دریایي کل نیروي دریایي عراق را در شمال خلیج فارس منهدم کرد که دیگر تا آخر جنگ هم اینها نتوانستند فعالیت نظامي کنند.» (47)

بي مناسبت نيست كه اشاره شود، در آن ايامي كه فرماندهان ارتش ايران موفق شده بودند تا مانع تجزيه ايران شوند، هاشمي رفسنجاني رئيس مجلس شورای اسلامی وقت براي تضعيف فرماندهان ارتش نامه اي به آيت الله خميني در 25 بهمن 1359 مي نويسد تا ذهن او را كه همواره نسبت به نظاميان مشوش بود - او در صحبت های درگوشی به یارانش می گفت، که اینها سرود شاهنشاهی خوانده اند - بيش از پيش مشوش سازد. لذا در آن نامه با تكيه به «اسلام خالص»و «غير اسلامي»چنين مي نويسد: «در خصوص جنگ و فرماندهان ارتش، مطالب و احتمالات زيادي داريم. فرمانده [ارتش] به خاطر ناهماهنگي و وحشت از نيروهاي خالص اسلامي، مايل است نيروهاي غيراسلامي را در ارتش حاكم كند كه منافع مشترك پيدا كرده اند و نيروهاي خالص ديني را يا منزوي و يا منفصل نمايند.» (48)

جنگ ایران و عراق در آن زمان، یک جنگ کلاسیک تمام عیار بود و چگونگی بهره برداري از تجارب و دستآوردهاي فني و دانش نظامی نقش تعیین کننده داشت. بنابراین، رزم نظامیان در میدان نبرد و پذیرش خطر تا مرگ احتمالی در آن جنگ ربطی به مقوله «اسلامي»یا «غيراسلامي»نداشته است. و این موضوعي نبود كه آقاي رفسنجاني آن را نداند.

آمار نظامیان جانباخته در جنگ مؤید این واقعیت است و آن اینکه: پس از گذشت 12 سال از خاتمه جنگ، نخستین بار توسط سرلشگر علی شهبازی فرمانده ستاد کل ارتش (به مناسبت 29 فروردین روز ارتش در سال 1379) آمار کشته شدگان نیروهای مسلح ارتش در جنگ اعلام شد که 48 هزار نفر بودند. بخش عمده این رقم میتواند مربوط به دوره دفاع میهنی تا مقطع آزادسازی خرمشهر باشد. اما، پیش از آن رژیم جمهوری اسلامی همواره با بکار بردن اصطلاح «رزمندگان اسلام»، از انتشار آمار کشته شدگان نظامی طفره می رفته است و آن را با به کار بردن واژۀ «رزمندگان اسلام»مغشوش می کرده و هنوز هم اینگونه است.

واقعیت این است، شرکت نظامیان در جنگ و مقاومتشان در برابر تهاجم ارتش عراق نه ناشی از اعتقادشان به حکومت اسلامی بود و نه نگاهشان به جنگ از زاویه ایدئولوژی اسلامی. اکثریت بزرگ نظامیان ایران هم مخالف انقلاب اسلامی بودند و هم مخالف پدیده ای بنام اسلام سیاسی و حکومت آخوندی. تجاوز نظامی عراق به خاک ایران از سوی کشوری با یک سوم جمعیت ایران و آنهم با نگرش به سابقه تاریخی حمله اعراب به ایران و تبلیغات صدام حسین که آن را قادسیه دوّم می نامید، برای نظامیان سخت گران و دردآور بود. مقاومت نیروهای مسلح ارتش ایران در برابر تهاجم ارتش عراق را می بایستی از زاویه احساسات و غرور ملّی آنان ارزیابی کرد. اصولاً و در مجموع بدنه اصلی نیروهای مسلح ارتش ایران که همانا عمدتاً افسران جوان - بین 23 تا 46 سال در زمان جنگ –بودند را باید با حساب آن بخش از ژنرالهای بی شخصیت و فاسد در رژیم شاه کاملاً متمایز کرد. قبل از انقلاب و در دوره شاه اصطلاح ارتش شاهنشاهی بکار برده می شد، این یک شعار تبلیغی و درون تهی رژیم شاه بوده است. در حالی که نظام سلطنتی فرو ریخت و شاه از کشور گریخت ولی بدنه و نیروی اصلی ارتش در خدمت حفظ استقلال کشور باقی ماند و در بزنگاه تاریخ، مانع تجزیه ایران شد و در برابر تجاوز دشمن ایستاد و کشته داد. بدنه اصلی ارتش ایران از طبقات متوسط میانه و متوسط پایین و غالباً از خانواده های زحمتکش شهرنشین کشور و در مجموع میهن دوست تشکیل می شده و در خدمت منافع ملّی ایران بوده است. در تجربۀ زندگی اجتماعی، نقش آنان در دوره دفاع میهنی این واقعیت را به روشنی نشان داد. شناخت این پدیده برای بسیاری از سازمانها و نیروهای سیاسی ایران ناشناخته بود و قادر به تفکیک آن در ارتش نبودند.

برخی سازمانها و افراد با دادن شعار «ارتش ضد خلقی نابود باید گردد، ارتش خلقی ایجاد باید گردد»و یا با شعار «سپاه پاسداران را با سلاح سنگین مجهز کنید»در واقع ابعاد ناآگاهی خود را از جامعۀ ایران و ساختارهای آن به نمایش می گذاشت.

یکی از سیاست های آیت الله خمینی و سران حزب جمهوری اسلامی در ادامه جنگ پس از آزادسازی خرمشهر همانا حذف تدریجی ارتش و جانشین کردن سپاه پاسداران بجای آن بود. این سیاست گام به گام به مرحله اجراء درآمد. یعنی تبدیل سپاه به ارتش، عملی شد. در واقع پیروزی ارتش ایران در دوره دفاع میهنی و آزادسازی خرمشهر، زمینه ای شد برای پایان دادن به سرنوشت تاریخی آن. این از پدیده های نادری در تاریخ ارتش های جهان بود که پیروزی یک ارتش در جنگ، موجب حذف آن از سوی حاکمیت آن کشور شده باشد.

گفتنی است، یک بار محمدعلی رجایی نخست وزیر وقت در سخنرانی خود در مسجد سپهسالار حرف دل خود و یارانش را بر زبان آورد و گفت: در صورت پیروزی ارتش در جنگ، ما چنین پیروزی را نمی خواهیم.

البته آیت الله خمینی و سران حزب جمهوری اسلامی زیرک تر از آن بودند که این باور خود را اینگونه به زبان بیاورند بلکه در عمل آن را دنبال می کردند.

واقعیت این است، پیروزی ارتش در آن ایام و بدنبال آن پذیرش رژیم عراق برای آتش بس نه تنها موجب خوشحالی روحانیت حاکم نشد بلکه نگران قدرت و حاکمیت انحصاری خود بودند. انگیزه ناخوشنودی و نگرانی آنان ناشی از پیدایش یک رقیب نیرومند مسلح بود که با وفاداری به میهن، از یک جنگ میهنی پیروز بیرون می آمد و مهمتر از همه، از این پس اعتماد و پشتیبانی مردم را به همراه داشت. پیش آمدن چنین وضعیتی، خواب روحانیت حاکم را که به تصور خود می رفتند با یک رقیب نیرومند، آنهم مسلح و پیروز برگشته از جنگ مواجه شوند، آشفته ساخته بود. چون این ارتش در چارچوب دفاع از میهن و احساسات ملی گرایی در برابر دشمن ایستاده بود و پشتوانه مردمی پیدا کرده بود و به عنوان یک ارتش ملّی مورد قبول عام قرار گرفت. لذا این موضوع در تضاد با بینش ایدئولوژیک خمینیسم بود. زیرا در بینش آیت الله خمینی پدیده ای به نام ارتش ملّی بی معنا بوده است و مدتی بعد از آزادسازی خرمشهر، صریحاً در مقابل بینش ملی گرایی و مسئله آزادسازی خرمشهر به عنوان پیروزی ارتش ایران موضع گیری کرد و گفت: جنگ ما جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی شناسد ... اینکه بگوئیم تنها خرمشهر و یا شهرهای دیگر آزاد شد، تمامی اینها خیال باطل ملی گراهاست و ما هدفمان بالاتر از آنست که ملی گراها تصور نمودند. هدفمان پیاده کردن اهداف بین المللی اسلامی در جهان است ... مسلمین معنایش این نیست ایرانی. اسلام برای ایران نیامده است، اسلام برای عالم آمده است.

بحث را در رابطه با موضوع آتش بس پی می گیرم:

پس از موفقيت هاي نظامي تدافعي ارتش ايران در آن ماههای اوّل جنگ و نيز بسته شدن راه آبي عراق و به دنبال آن، توفق نيروي دريايي ايران در خليج فارس، رژيم صدام حسين پي برد كه در ارزيابي خود نسبت به ارتش ايران دچار خطاي بزرگي شده، ازينرو از بهمن 1359 در صدد برآمد تا راه حلي براي خاتمه دادن به جنگ پيدا كند. ناگفته نماند، سيادت دريايي ايران در خليج فارس موجب نگراني و وحشت كشورهاي نفتي منطقه خليج فارس گرديد و آنها نيز در تلاش برآمدند تا زمينه آتش بس را فراهم آورند.

حدود چهار پنج ماه پس از شروع جنگ، مسئله آتش بس و صحبت های اولیه آن از سوي هيأت هاي ميانجي صلح مطرح شد و در همين رابطه، كشورهاي نفتي منطقه خليج فارس آمادگي خود را براي پرداختن 60 ميليارد دلار غرامت جنگي به ايران اعلام كردند. هيأت ميانجي صلح يعني هيأتي از كنفرانس كشورهای اسلامي و هيأتي از جنبش كشورهاي غيرمتعهد به دفعات به ايران و عراق سفر كردند و طرح پيشنهادي خود را براي آتش بس با مقامات دو كشور در ميان گذاشتند.

(ادامه در شماره بعد)

29- سايروس ونس، خاطرات، متن انگليسي، ص ص 3-332، (**Simon Press Choice Hard**)

30- همانجا.

31- خبرگزاري يونايتد پرس، 20 آبان 1357، نقل از روزنامه اطلاعات

32- عباس اميرانتظام، روزنامة اطلاعات، 18 بهمن 1358، صفحه 4.

33- نقل از «درس تجربه»، ابوالحسن بنی صدر، خاطرات، در گفتگو با حميد احمدی، صص 155 و 193

34- ريچارد كاتم، ناسيوناليسم در ايران، ترجمة فارسي فرشتة سرلك، چاپ 1371، مقدمة كتاب به قلم مؤلف

35- صحيفه نور، جلد 4، ص 206

36- صحيفه نور، جلد 22، ص 168.

37- استفاني كرونين، «ارتش و حكومت پهلوي»، ترجمة غلامرضا علي بابايي

38- گفتگوي نگارنده با سرهنگ بهمن فرقاني معاون فرمانده پايگاه هوايي وحدتي در آن مقطع زماني، در تاريخ ديماه 1379

39- اكبر گنجي، روزنامه فتح، 6 بهمن 1378

40- علي اكبر هاشمي رفسنجاني، «حقيقت ها و مصلحت ها»، نشر ني، 1378، تهران، ص ص 5-94

41- مصاحبه راديويي سرهنگ خلبان امير بيگدلي با راديو بين المللي فرانسه، بخش فارسي، تاريخ 13 شهريور 1379

42- سپهبد هوانورد عبدالله آذربرزين، «فداكاري خلبانان جان بركف نيروي هوايي در جنگ عراق با ايران»، ماهنامه نيما، شماره 131، ارديبهشت 1384

43- روزها بر رئيس جمهور چه مي گذرد؟ روزنامه انقلاب اسلامي، 4 مهر 1359

44- روزها بر رئيس جمهور چگونه مي گذرد، روزنامه انقلاب اسلامي، 7 مهر 1359

45- Stephaner Grummon: The Iran-Iraq war- The Center für Strategie and International Studies, Georgetown University, Washington, 1982, P. 19

46- دريادار زاهدي، معاون هم آهنگ كننده نيروي دريايي روزنامه اطلاعات، 6 آذر 1379 به مناسبت بيستمين سالگرد عمليات مروارید و روز نيروي دريايي ايران.

47- هاشمي رفسنجاني، مصاحبه راديو تلويزيوني به مناسبت بيستمين سالگرد جنگ ايران و عراق، روزنامه اطلاعات بينالمللي، 8 مهرماه 1379

48- نامه هاشمي رفسنجاني به آيت الله خميني، به تاريخ 25 بهمن 1359، درج شده در مقدمه كتاب عبور از بحران، يادداشت هاي روزانه، در سال 1360

اعتراض مردم اراک به آلودگی هوا و پارازیت

مادران پارک لاله ایران

مادران پارک لاله ایران

حمله به اردوگاه اشرف و کشتار وحشیانه ساکنان آن را محکوم می کنیم!

بر اثر حمله از پیش طراحی شده ای که در تاریخ یکشنبه 10 شهریور ماه به اردوگاه اشرف، پایگاه سازمان مجاهدین خلق در خاک عراق، انجام شد 52 نفر از اعضا سازمان به شکلی بیرحمانه کشته شدند. حمله کنندگان دست های تیرباران شدگان را بسته و حتی از کشتن افراد مجروح در بیمارستان نیز خودداری نکردند. آنان هم چنین 7 نفر به اسامی فاطمه سخایی، وجیهه کربلایی، محبوبه لشکری، فاطمه طهوری، لیلا نباهت، صدیقه ابراهیم پور و کمال نیکنامی را به گروگان گرفتند.

ما ضمن محکوم کردن این جنایت که نشان دهنده بی مسئولیتی و عدم تعهد دولت عراق برای حفظ امنیت و جان ساکنین اردوگاه اشرف است، خواستار آزادی هر چه سریع تر 7 گروگان اسیر در دست نیروهای مهاجم، استقرار نیروهای کلاه آبی سازمان ملل متحد در محل اسکان افراد باقیمانده در کمپ لیبرتی جهت حفاظت از جان آنان و دیگر ساکنان این کمپ و مجازات آمرین و عاملین این جنایت می باشیم.

مادران پارک لاله ایران

شنبه 23 شهریور 1392

Wat het lastig maakt, is dat Irak elke betrokkenheid ontkent. De moord is waarschijnlijk gepleegd door het soort doodseskader dat we zagen in de jaren zeventig in Latijns-Amerika. Gespecialiseerde, ideologisch-gestaalde militairen die door het regime worden ingezet om vuile klusjes te klaren.

Verregaand cynisch is wel dat Iran de Iraakse regering 'prijst voor pogingen om Camp Ashraf te sluiten'.

Iran zegt dat er 70 'terroristen' werden omgebracht door Iraakse familieleden van slachtoffers van de 'terroristen'. Ja, er woonden in het kamp mensen die zich ook met militaire middelen hadden verzet tegen het Iraanse regime. Maar 'terroristen'…

> ***"Hoe cru ook: de pers, de politici en het publiek kunnen maar één crisis tegelijk 'aan'. En nu is dat Syrië"***

Een directe oplossing voor dit geweld is er niet. Er is gesuggereerd om blauwhelmen van de Verenigde Naties voor de Iraanse vluchtelingenkampen te stationeren. Dat zou kunnen, maar het is maar zeer de vraag of de internationale gemeenschap er nog een crisis bij kan hebben. Hoe cru ook: de pers, de politici en het publiek kunnen maar één crisis tegelijk 'aan'. En nu is dat Syrië.

Dat weten de Irakezen en Iraniërs ook, en het is natuurlijk niet toevallig dat deze moordactie werd uitgevoerd terwijl de wereld alleen oog had voor Syrië.

Dus als eerste stap kunnen we tenminste aandacht besteden aan wat er in Irak gebeurt. Mijn Iraanse kennis zei vertwijfeld tegen mij: "Wat moeten wij doen om hier aandacht voor te krijgen? Moeten we onszelf soms in brand steken voor de Amerikaanse ambassade voor er iets gebeurt?"

Nee, alsjeblieft niet, dat lost niets op. Maar de wereld moet wel wakker worden, en oog hebben voor dit grote leed.

De Iraanse vluchtelingen zijn het slachtoffer van de veranderde politieke situatie in Irak. Onder Saddam Hussein - de gezworen vijand van Iran - waren de Iraniërs veilig. Onder het motto: de vijand van mijn vijand is mijn vriend, liet Saddam ze met rust, en moedigde ze zelfs aan om via radio- en tv-uitzendingen oppositie te voeren tegen het Iraanse regime.

Die uitzendingen werden goed beluisterd en bekeken, in Iran zelf, en via internet door Iraanse ballingen over de hele wereld.

Maar de huidige Iraakse regering van premier al-Maliki is - anders dan de soennitische Saddam - sjiitisch en heeft uitstekende banden met het sjiitische regime in Teheran.

> ***"In plaats van de inwoners van de kampen te beschermen, treitert en intimideert de nieuwe Iraakse regering ze. En erger"***

In 2009 droeg Amerika officieel de verantwoordelijkheid voor Camp Ashraf en andere kampen van Iraanse vluchtelingen over aan de Iraakse regering. Maar in plaats van de inwoners van de kampen te beschermen, treitert en intimideert de nieuwe Iraakse regering ze. En erger.

De afgelopen jaren zijn er twee keer eerder aanvallen geweest op Camp Ashraf. Daarbij vielen tientallen doden. De toenmalige voorzitter van het buitenlandcomité van de Amerikaanse senaat - John Kerry - noemde de aanval in 2011 (36 doden) nog 'een bloedbad'.

Je kunt trouwens al het nieuws over het lot van de Iraanse vluchtelingen in Irak volgen op de site van de belangrijkste Iraanse verzetsgroepering in ballingschap. De National Council of Resistance of Iran bestaat onder meer uit Koerden, Joden en Armeniërs, en heeft een vrouwelijke voorzitter.

Behalve dat er 52 doden vielen, werden er door de Iraakse commando's uit Ashraf City zeven mensen meegenomen, zes vrouwen en een man. De NCRI doet er alles aan Irak te bewegen ze niet uit te leveren aan Iran. Want zoals mijn Iraanse kennis zei: "De kogel krijgen, zoals die mannen in Ashraf, is verschrikkelijk. Maar het is beter dan uitgeleverd te worden. Want dan weet je zeker dat je ook zult sterven, maar je wordt eerst verschrikkelijk gemarteld."

Een groep prominente Amerikanen roept John Kerry op zich in te zetten voor de zeven gijzelaars. Onder andere de voormalige directeuren van de CIA en de FBI, oud-burgemeester van New York Rudy Giuliani, voormalige presidentskandidaten Newt Gingrich en Howard Dean en een groep topgeneraals, vragen aan de minister van Buitenlandse Zaken om te helpen tenminste te proberen het leven van deze zeven mensen te redden.

ادامه در صفحه 23

Iraanse wanhoop in Nederland

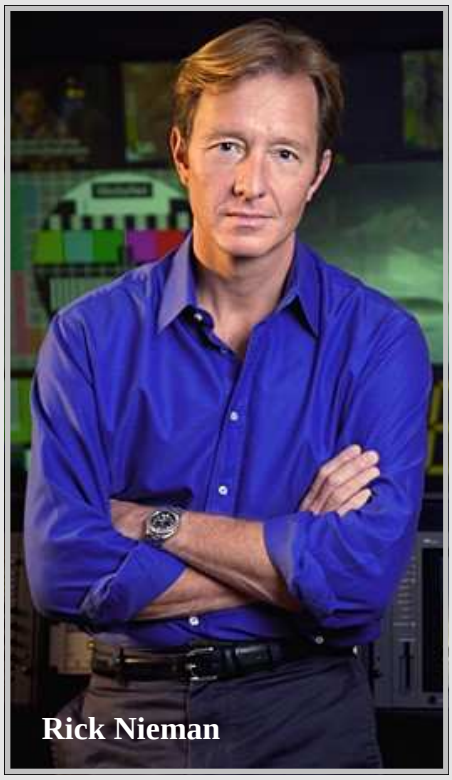
Rick Nieman

Nieuwslezer Rick Nieman over wat hem opvalt in zijn werk en privéleven.

14 september 2013

Een paar keer per jaar spreek ik een Iraanse vrouw die al zo'n 20 jaar in Nederland woont. Haar naam en functie laten we hier weg: het regime van de ayatollahs heeft overal spionnen en zij heeft nog familieleden in Iran. Zelfs het feit dat zij af en toe bijeenkomsten van Iraanse vluchtelingen bezoekt - al is het maar om weer eens haar eigen taal te spreken en zelfgemaakte Iraanse hapjes te delen - kan haar familie in de problemen brengen.

> ***"In één adem vertelde ze me het verhaal van Camp Ashraf"***

"Hoe gaat het?", vroeg ik haar toen ik haar deze week zag. "Goed", antwoordde ze. Ze aarzelde even, en zei toen: "Eigenlijk gaat het helemaal niet goed." En in één adem vertelde ze me het verhaal van Camp Ashraf.

Waarschijnlijk had u er nog nooit van gehoord, van Camp Ashraf. Ik in ieder geval niet. Maar nu wel, en de afgelopen dagen krijg ik het niet uit mijn hoofd, vanwege het drama dat daar heeft plaatsgevonden.

Camp Ashraf ligt in Irak, zo'n 120 kilometer van de grens met Iran. Het is ontstaan als een opvangkamp voor Iraniërs die het regime van ayatollah Khomeini ontvluchtten. In 30 jaar tijd maakten de inwoners van een leeg stuk Iraakse woestijn een heuse stad: Ashraf City.

> ***"Op de vroege ochtend van zondag 1 september, vertelde mijn Iraanse kennis me, viel een groep Iraakse commando's Ashraf City aan"***

Britse en Amerikaanse journalisten die er waren schreven onder meer: "Ashraf is 14 vierkante kilometer aangeharkte netheid. Het lijkt op een vakantiekamp. Eucalyptusbomen omzomen de wegen, vrouwen en mannen onderhouden de tuinen, en het ruikt er naar versgebakken brood. Er zijn een zwembad en een bibliotheek, en er heerst hier een progressief klimaat dat ongekend is voor het Midden-Oosten."

Op de vroege ochtend van zondag 1 september, vertelde mijn Iraanse kennis me, viel een groep Iraakse commando's Ashraf City aan. Er waren daar nog maar zo'n 100 mensen, vooral om de zorgvuldig opgebouwde infrastructuur en de bezittingen van de bewoners te beschermen. De andere 3200 inwoners waren in de maanden daarvoor door het Iraakse regime onder valse voorwendselen en dwang naar een ander kamp gebracht.

Van de 100 aanwezigen werden er 52 in koelen bloede geëxecuteerd. Mijn kennis heeft een Iraanse kennis-in-ballingschap, van wie een broer werd vermoord.

Ik raad u niet aan te kijken, want de foto’s zijn zeer, zeer schokkend, maar als u het bewijs per se met eigen ogen wil zien, dan staat het hier.

آدرس مطلب بر روی اینتر نت

www.rtlnieuws.nl/nieuws/column/rick-nieman/iraanse-wanhoop-nederland